

پیش نویسی سه سند سیاسی پیشنهادی
به کنگره بیستم سازمان راه کارگر

پیش نویسی سند سیاسی اول
تحولات سیاسی اقتصادی پس از توافق هسته ای
در صفحه 3

پیش نویسی سند سیاسی دوم
قطعه نامه در رابطه با جنبش کارگری ایران در سال
گذشته و تشکل مستقل سراسری کارگری
در صفحه 4

پیش نویسی سند سیاسی سوم
نگاهی به بحران عمیق خاورمیانه و نیز
قطعه نامه درباره بحران جهانی پناهندگی
در صفحه 6

تصویری از موقعیت زیست محیطی در ایران

علی دماوندی در صفحه 14

جشن هسته ای یا ضد هسته ای؟!

شهاب برهان در صفحه 18

توده های مردم تاریخ سازند یا موجوداتی
پراکنده و محکوم به لولیدن در گنداب ها!؟

تقی روزبه در صفحه 19

یلدای مادران سیاه پوش

حسن حسام در صفحه 24

عبور از مرز فرقه های در خود مانده ،
از کدام مسیر؟

حمید جهانبخش در صفحه 22

پیام کمیته مرکزی سازمان راه کارگر به مناسبت
بیست و هفتمین سالگرد قتلعام زندانیان سیاسی
دهه شصت ، دهه خون و مرگ و بیداد
اسلامی بود ، فراموشی هرگز!



تاریخ حکومت اسلامی ، تاریخ کشتار و اعدام و تصفیه های
خونین ، تاریخ تلاش برای نابودی انسانیت و شادی و عشق
و امید ، تاریخ تلاش برای بردگی و تسلیم انسان در مقابل
خبرگان آدمخوار و قوانین شریعت آن بوده است. تاریخی که با
اعدامهای پشت بام مدرسه رفاه آغاز و با اعدامهای صحرایی
کردستان و خوزستان و ترکمن صحرا ادامه می یابد. جنایات
سیستماتیکی که نزدیک به چهار دهه است تصویر خونین
راهپیمایی روحانیت را در تحکیم قدرت مطلقه اش برای
همگان آشکار میکند. علیرغم همه اختلافات و کشمکشهای
جناحهای حکومتی و تغییر و تعویض های دستگاه دولتی ،
خصوصیت این نظام آدمخوار و متعجر تغییری نکرده است ؛
رژیم اسلامی همچنان بر پایه کشتار و اعدام و زندان و تصفیه
مخالفان و خفقان و سانسور به حیات ننگینش ادامه میدهد. آری
35 سال از آغاز اعدامهای فله ای پس از سی خرداد 60 و نیز
و بویژه 27 سال از قتلعام هزاران زندانی سیاسی که دوران
محکومیت خود را طی میکردند، میگذرد. 27 سال پیش در
تابستانی داغ و سوزان، رژیم اسلامی آتش بس در جنگی هشت
ساله را با جامی زهر گونه پذیرفت تا در جشن پایانی جنگی
خونین، هزاران زندانی سیاسی بیدفاع را قربانی کند.

بقیه در صفحه 2

مطالبه چیست، راه کار کدام هست؟

لاله حسین پور در صفحه 17

ادامه پیام کمیته مرکزی سازمان

تضادهای مابین این فرقه ها و مافیای هزار فامیل ، سکوت و دروغ و فراموشی و انکار، سیاست اصلی در رابطه با جنایات آن دهه خونین و خصوصا قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67 است. علیرغم گذشت 27 سال از قتل عام ، ابعاد این کشتار در سراسر ایران در ابهام است و گزارشات انتشار یافته تنها گوشه کوچکی از این جنایت را برملا میکند. متأسفانه در این میان بسیاری از مادران و پدران قربانیان جنایات سیاسی در دهه 60، جان میسپارند ، بی آنکه امکان دادخواهی داشته باشند و حتی از مکان دفن عزیزانشان باخبر شوند. مادر پرتویی ، مادر ریاحی ، مادر معینی و... از آن جمله اند. مادرانی که با شنیدن صدای دادخواهی شان در عرصه داخلی و بین المللی و برسمیت شناسی تدریجی این فاجعه ؛ بعنوان جنایت علیه بشریت ، باری از دوششان برداشته شده و میشود. نباید بگذاریم این جنایات فراموش شوند ؛ نباید بگذاریم آمران و عاملان این فجایع از دست عدالت بگریزند . باید شرایط محاکمه عادلانه و علنی آنان را فراهم کرد و آنانرا به جرم جنایت علیه بشریت و سازمان دادن یک نظام فاشیستی اسلامی ، سازماندادن تصفیه های خونین عقیدتی ، مذهبی ، سیاسی ، ملی و جنسیتی به محاکمه کشاند تا نگذاریم تاریخ خونین و جنایتبار استبدادی ، بار دیگر در کشور ما تکرار شود. روشن شدن حقیقت این دهه خونین و همه 37 سال سرکوب و خون و وحشت و اضطراب ، برای ساختن کشوری آزاد و برابر ، برای شکستن زنجیره قتل و انتقام و جنایت ضرورتی حیاتی است.

سازمان راه کارگر ضمن گرامیداشت یاد و خاطره همه جانبختگان راه آزادی و برابری و مصمم است همراه و همگام با همه انسانهای شریف و آزادیخواه ، همه سازمانها و گروههای مدافع حقوق انسانی ، برای آشکار شدن تمام حقیقت تلاش کند ، تمام قربانیان جنایت های سیاسی در ایران شناخته و دادشان را در دادگاهی عادلانه ؛ آزاد و علنی فریاد کند ، همه آمران و عاملان این جنایات سازمانیافته و سراسری ، شناخته و افشا و محاکمه شوند ، امکان تکرار شدن این جنایت های سیاسی و وحشیانه را با کمک به سازمان دادن مردم در شبکه ها و نهادهای مترقی و بشردوست و عدالت طلب ، آزادیخواه ، مدرن و سکولار علیه جریانات ارتجاعی و نژادپرست و مذهبی بگیرد . برای سرنگونی رژیم جنایتکار اسلامی و برای آزادی و برابری مبارزه کند و در راه متحد کردن همه تلاشها و مبارزات و به ثمر نشاندن آرمانهای جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم تلاش نماید.

زنده باد یاد و خاطره همه جانبختگان راه آزادی و سوسیالیسم

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران
زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم**

کمیته مرکزی سازمان راه کارگر

28 مرداد 1394 – 19 اوت 2015

آدرس سایت راه کارگر ویژه اینترنت پرسرعت

www.rahekaregar.com

آدرس سایت راه کارگر ویژه اینترنت کم سرعت و برای ایران

<http://rahekaregar.com/index1.php>

عاشقان خون و مرگ و مرثیه ، در سکوت و تاریکی ، در بی خبری و انتظار ، با فتوایی در دست، زندانیان سیاسی را به صف کردند. راهروهای منتهی به بیدارگاه از زندانیان انباشته شد و انگیزاسیون اسلامی در انتظار زندانیان ، آنانرا به سالن های دار و شلاق هدایت میکردند.

مرداد و شهریور 67 با نامه های بینام هزاران زندانی رنگین شد و سکوت با دارهای سالن حسینی و آملی تناثر ، با احکام هیات مرگ اشرافی نیری - پورمحمدی ، با کامیون های حمل گوشت بر زندان تحمیل شد. در تمام این دوماه ملاقاتها قطع و خانواده ها در بی خبری مطلق بودند و ماشین مرگ با چراغ خاموش در حال ساختن مرگ بود. انتظار، انتظار ، بی خبری ، سکوت ، نماز جمعه ، اوین ، گوهردشت ، ملاقات ممنوع ... روزها و هفته ها گذشت ، اینک خبرها را از کمیته ها میگیرند ... خبرها ... اعدامشان کردند... تنها ساکهای بجامانده از فرزندان رشید و اسیر به خانواده ها میرسد ... بکدامین گناه ، بکدامین جرم اعدامشان کردند... در کجای این خاک جایشان داده اند... سکوت ... انکار ... سکوت ... خانواده ها پاسخی نمیابند... اما تلاشهای بی وقفه و شجاعانه خانواده های زندانیان سیاسی و قربانیان این جنایات وسیع ، خاورانها را آشکار میکند و مینا و آغازی برای کارزار دادخواهی مردم ایران علیه خیرگان آدمخوار میشود. این تلاشها بود که دهه خونین 60 را با نگاهی دیگر به نسل جوان پس از انقلاب و جهانیان نمایاند. این تلاشها بود و هست که راهپیمایی خونین روحانیت حاکم را برای تحکیم قدرتش ، از طریق قتل عام دهها هزار مخالف به جهانیان آشکار کرد. دهه ای که از پشت بام مدرسه رفاه آغاز میشود و دادگاههای شرع خلخال و گیلانی و لاجوردی و موسوی ، نوروز سندانج ، کشتار فعالان خلق ترکمن ، سرکوب فعالان خلق عرب و بلوچ ، لشگرکشی 28 مرداد به کردستان و اعدامهای گسترده پس از سی خرداد شصت و ... را در بر میگیرد تا در تابستان 67 دسته دسته بازماندگان این دوره خونین را در سکوت قتل عام کنند. این راهپیمایی خونین آشکار میکند که استقرار استبداد مذهبی و شکست انقلاب 57 ، هرگز خواست عمومی مردم ما نبوده است. این رژیم هرگز نمیتوانسته است بدون داغ و دار و شلاق و شکنجه به حیاتش ادامه دهد. دهه خونین شصت سند و گواه روشن این حقیقت است.

نزدیک به سه دهه از تلاش خانواده های قربانیان جنایات دهه شصت و زندانیان سیاسی سابق و فعالان سیاسی و گروههای چپ و آزادیخواه ، برای روشن شدن حقیقت و ابعاد این کشتار وسیع و سراسری میگذرد. علیرغم کشف خاورانها و گورهای دسته جمعی در تهران و بسیاری از شهرهای ایران ، علیرغم شهادت صدها شاهد از میان زندانیان سابق و خانواده های قربانیان ، علیرغم اعترافات و خاطرات منتظری ، علیرغم تمام تلاشهای بین المللی و مراسمها و یادبودها و برگزاری دادگاه نمادین بین المللی در لندن و لاهه و آشکار شدن تصمیمات و فتوای بالترین رهبران حکومتی در تصفیه زندانها و قتل عام زندانیان سیاسی ، علیرغم افشای چهره و نام هیات سه نفره مرگ و دست اندرکاران و آمران و عاملان این کشتار ، همچنان قاتلان و جنایتکاران ، بر مصدر حکومت اسلامیند و همچنان خبره ترین آدمخواران و جنایت کاران ، خبره ترین سانسور چپان و تیغ بدستان در هیات جناحهای متنوع حکومتی در این دستگاه مافیایی و جهنمی ، در پی شکار انسان و آزادی و شادی و زندگی. علیرغم شکافها و

پیش نویس سه سند سیاسی پیشنهادی به کنگره بیستم سازمان راه کارگر

پیش نویس سند سیاسی اول تحولات سیاسی اقتصادی پس از توافق هسته ای

تولیدی منجر شده و موجب افزایش منظم و بی وقفه بیکاری به مثابه یکی از مشخصه های اصلی اقتصاد در ایران شده است .

6- ادامه این سیاستهای نئولیبرالی ، که با شفافیت و "افتخار" توسط دولت و اقتصاددانان دولت روحانی عنوان میشود ، مانند تمام کشورهای که این سیاستها در آنجا پیاده شده اند نتیجه ای جز فربه تر شدن کلان سرمایه داران و افشار بالایی خرده بورژوازی کارگزار آنان از یکسو و تنگدستی فرآینده برای اکثریت قاطع کارگران و حقوق بگیران ایران از سوی دیگر نخواهد داشت.

7- بر خلاف اسطوره هایی که توسط طرفداران این سیاستها تبلیغ میشود ، هیچ رابطه "خود بخودی" میان گسترش این سیاستها و آزادیهای سیاسی و مدنی وجود ندارد و بر عکس در همه دنیا و بخصوص در منطقه ما همواره دولتهای دیکتاتوری از نوع سکولار (مانند بن علی در تونس و مبارک در مصر) یا مذهبی (پاکستان و مصر اخوان المسلمی) را با خود آورده است . این امر ، علاوه بر ویژگیهای تاریخی این کشورها ، از گرایش به ارتجاع ذاتی سرمایه داری انحصاری ، که بخصوص با هژمونی بیسابقه سرمایه مالی در اقتصادیات سرمایه داری جهانی باز هم تشدید پیدا کرده است ، ناشی میشود. نظریه پردازان نئولیبرال ، از میلتن فریدمن و مکتب شیکاگو او تا غنی نژادهای وطنی ، با تجویز "اقتصاد عرضه" طرفدار کاهش هزینه های تولید با فشار بر نیروی کار هستند . حمله تاچری- ریگانی به بخش سازمان یافته کارگران انگلستان و ایالات متحده پیش درآمد هژمونی این گرایش بود. در همه جا حمله و بازپس گیری دستاوردهای کارگران و حقوق بگیران و برچیدن "دولت-رفاه" ، که زیر فشار جنبش نیرومند کارگری اروپا و آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود ، شعار و محور اصلی اقدامات سیستمداران نئولیبرال بوده و می باشد .

8- با توجه به خصلت سودگرایانه اقتصاد رانتی ایران ، غلبه تفکر "بازاری" نئولیبرال (که وزیر نفت آن در مقابل سوال اینکه چرا فکر ساختن پالایشگاه نبودید پاسخ میدهد که احتیاجی به ساختن پالایشگاه نیست چرا که من بنزین را ارزانتر وارد میکنم!) ، فقدان هر نوع برنامه مداخله گرایانه دولت برای بازسازی دستگاه تولیدی و به راه انداختن برنامه های عمرانی گسترده و رشد سرطانی بخش وابسته به دستگاههای امنیتی-نظامی ، در بهترین حالت تنها بخش کوچکی از اضافه درآمدهای ناشی از رفع تحریمات به سمت تولید و خدمات وابسته به آن خواهد رفت و از این رو تاثیر آن ، در کوتاه و میان مدت ، بر بهبود معیشت کارگران و حقوق بگیران ایران بسیار ناچیز خواهد بود.

9- با تعقیب سیاست کارگر ارزان ، که تمام جناحهای بورژوازی ایران یکدل و یکجان از آن دفاع میکنند ، حمله به بقایای قانون کار ، بی ثبات کردن شرایط کار ، وضع اسفناک قراردادهای کار ، عدم پرداخت حقوقهای کارگران ، افزایش دانهی بیکاران ، که به نوبه خود فشار عظیمی به سطح دستمزدها و شرایط کار وارد میکند ، همه و همه شرایطی جهنمی برای نیروی کار در ایران فراهم کرده است . فقدان سازمانهای مستقل کارگران ، علیرغم رشد و گسترش بیسابقه جنبش اعتراضی و اعتصابی کارگران ، موجب شده که در

1- بر خلاف تبلیغات اصلاح طلبان حکومتی و متحدان آنها در داخل و خارج از کشور ، تحریمها نه عامل ایجاد بحران رکود و تورم توامان اقتصاد ایران بلکه تنها عاملی تشدید کننده ، با تاثیری سنگین در کاهش باز هم بیشتر قدرت خرید و سطح زندگی کارگران و حقوق بگیران ایران بودند. نباید فراموش کرد که مولفه های بین المللی ، گرچه در تغییر و تحولات اجتماعی نقش دارند اما مثل تمام کشورهای سرمایه داری ، این ساخت اقتصاد و دولت متناسب با آن است که عامل تعیین کننده در تولید و بازتولید سرمایه داری ایران بشمار میرود.

2- سیاستهای تاکنونی دولتهای پی در پی جمهوری اسلامی ، از "تعدیل اقتصادی" رفسنجانی تا سیاستهای خصوصی سازی دوران خاتمی و فروش بیسابقه داراییهای دولتی در دوران احمدی نژاد ، همه و همه در چارچوب و مطابق نسخه های نئولیبرالی توصیه شده توسط صندوق بین المللی پول و دیگر نهادهای طراح و حافظ سیاستهای نئولیبرالی در سطح جهان انجام گرفته اند .

3- این خصوصی سازیها "نوع روسی-التسینی" که در دوران رفسنجانی ، با شتابی آهسته ، هدف ایجاد کلان سرمایه داران نزدیک به جناح او را داشت ، با مقابله جناحهای دیگر در دوران احمدی نژاد و تشدید بیسابقه سیاست "فروش به بنیادها" ، به شکل گیری قشر جدیدی از بورژوازی بوروکراتیک- امنیتی انجامید . مبارزه بین این جناحهای مختلف بورژوازی ، یعنی درمیان "یک درصدی ها"ی ایران سوخت اصلی تغییر و تحولات در "بالانیها" را فراهم کرده است . "جنبش سبز" را از این زاویه به مثابه اعتراض جناح مغلوب طبقه حاکمه و خرده بورژوازی شهری وابسته به آن باید دید.

4- تمامی جناحهای بورژوازی ایران اعم از دولتی ، خصوصی و نیمه خصوصی - نیمه دولتی بطور کامل طرفدار ادغام اقتصاد ایران در جهان سرمایه داری نئولیبرال هستند . فقدان طرحهای ولنتاریستی بزرگ عمرانی و زیر ساختی ، ولو از نوع نئوکینزی ، مشخصه اصلی کل این بورژوازی را تشکیل میدهد. تنها نسخه تجویزی آنان نسخه های صندوق بین المللی پول است و بس. این بارها مورد تحسین مقامات این نهاد امپریالیستی قرار گرفته است.

5- خصلت رانت خواری دولت و اقتصاد عملا تک محصولی از یک طرف و غلبه مکانیسمهای اقتصادی سوداگرانه بعنوان نتیجه غلبه چند دهه ای "سیاست درهای باز" به نابودی بخشهای کاملی از اقتصاد ، فرسودگی و فروریزی ماشین

مصاف طبقاتی کنونی، توازن قوا بشدت به نفع دولت و سرمایه داران باشد .

10- در ایران که خشونت ذاتی سرمایه مالی با تمامیت گرایی مذهبی درهم آمیخته ، قهر عریان خود را از طریق ارگانه‌های چندگانه رسمی و غیر رسمی دستگاه دولتی جاری میکند. تمرکز قدرت در هسته رهبری ولایت فقیه نه تنها مانع اصلی در برابر انکشاف جنبشهای اجتماعی است بلکه دامنه مانور جناحهای مختلف طبقه حاکمه را نیز محدود میکند. امروزه این حلقه اصلی قدرت، پس از نوشیدن جامهای متعدد زهر ، این عقب نشینی ناگزیر را خطری برای قدرت پلامنازخ خود میدانند و ازین رو حاضر به هیچگونه عقب نشینی در حوزه داخلی نیست .

11- در چنین شرایطی ، عقب نشینی رژیم جمهوری اسلامی در برابر قدرتهای امپریالیستی نه تنها به معنی عقب نشینی این رژیم در برابر جنبشهای اجتماعی نیست بلکه بر عکس ، درست بهنگام "نوشیدن جام زهر" خمینی زمینه را برای "زهرچشم" گرفتن از فعالان جنبشهای اجتماعی فراهم کرده است . دولت روحانی که از زبان وزرای خود بارها تاکید کرده که میبایستی زمینه را برای "جذاب کردن" ایران برای ورود سرمایه خارجی آماده کرد ، خود را آماده گسترش و تشدید تعرض به جنبش کارگران و حقوق بگیران کرده است .

12- سخنان خامنه ای اما در دیدار با دانشجویان و نیز در ملاقات با مسنولان ارشد وزارت علوم دال بر "لزوم باز نگهداشتن دستهای تشکلهای انقلابی و اسلامی" از یک طرف و "عدم اعتماد به فتنه گران" یک شمشیر دولب است : از یکسو جنبشهای اعتراضی را هدف گرفته و از طرف دیگر راه را حتی بر اصلاح طلبانی از نوع خاتمی ، موسوی و کروبی میندد و حتی ایفای نقش "سوپاپ اطمینان" را نیز برای آنان قائل نیست . این نه تنها نویدی برای "فضای تنفسی" ادعایی طرفداران دولت روحانی نیست بلکه اعلان جنگ همه جانبه به جنبشهای توده ای و حتی به بخش "غیرخودی" اصلاح طلبان است . رژیم در این دوران عقب نشینی ناگزیر از برنامه های ماجراجویانه هسته ای ، شمشیر را از رو بسته است . ریختن به بندهای زندان اوین در فردای امضای قرارداد هسته ای تنها پیش درآمدی بر این تعرض است . باید برای مصافهای خونین و دردناک آماده بود.

پیش نویس سند سیاسی دوم

قطعه نامه در رابطه با جنبش کارگری ایران در سال گذشته و تشکل مستقل سراسری کارگری

1- سرمایه داری در شرایط کنونی، بحرانی ساختاری را از سر می گذراند که پس از گذشت نه سال، راهی به جز تشدید اقدام های نئولیبرالی برای برون رفت از آن نمی یابد؛ یعنی توسل به همان طرح ها و سیاست هایی که سرمایه داری را به گرداب همین بحران کشانده است. البته اجرای این سیاست ها برای طبقه کارگر و حقوق بگیران جز تیره تر شدن وضعیت اشتغال، کاهش امنیت شغلی، سیر نزولی دستمزدها، افزایش رقابت در بازار کار و کاهش قدرت چانه زنی ارمغانی نداشته است. در شرایطی که

اکثریت مردم جهان از طریق کارمزدی به حیات خود ادامه می دهند، سرمایه با بهره برداری از ابعاد خیره کننده ارتش ذخیره بیکاران در مقیاس جهانی، فشار برای درهم شکستن همبستگی طبقاتی کارگران را به شکل های گوناگون افزایش می دهد. اما با توجه به تنگناها و محدودیت های تاریخی نظام سرمایه داری، زمینه بالقوه مساعدی نیز برای گسترش جنبش کارگری و تکوین پیکارهای طبقاتی ضد سرمایه داری فراهم شده است.

2- در ایران نیز در سالی که گذشت، همچنان شاهد تداوم و تشدید تهاجم جمهوری اسلامی و سرمایه داران به حقوق کارگران و عموم زحمتکشان، در حوزه معیشت، کار، آزادی و امنیت شغلی و حق تشکل مستقل آن ها بوده ایم. رژیم با تصویب و اجرای سیاست ها و لوایح ارتجاعی خود، از یک سو، بی حقوقی سیاسی و اجتماعی، خفقان، فقر و فلاکت و بیکاری برای کارگران؛ و از دیگر سو، سوددهی هرچه بیش تر برای سرمایه داران نوکیسه را به ارمغان آورده است.

قراردادهای موقت که به اعتراف مقامات حکومتی بیش از ۹۰ درصد از قراردادهای کار را تشکیل می دهند، و در شکل های گوناگونی نظیر سفید امضا، روزمزد، شفاهی، پیمانی ، قطعه کاری و... اعمال می شوند، ناامنی شغلی کارگران را به شدت دامن زده، و سبب تضعیف توان چانه زنی جمعی آن ها می شود. خروج کارگاه های زیر ده نفر از شمول قانون کار باعث محروم ماندن بخش بزرگی از طبقه کارگر، حتی از همان چتر حمایتی سر و دم بریده قانون کار می شود. افزایش تعداد شرکت های پیمان کاری و گسترش دامنه فعالیت آنها، که پیوند مستحکمی با کانون های قدرت دارند، استخدام نیروی کار برای شرکت های دولتی و خصوصی را آشکارا به نفع کارفرمایان و به ضرر کارگران سازمان می دهند. اجرای طرح تعدیل نیروی انسانی شاغل در بخش دولتی و اصلاح ساختاری مشاغل دولتی نیز موجی از بیکارسازی را در سال گذشته به بار آورده است. به علاوه در سال ۹۳ فاز جدیدی از "اصلاح" قانون کار باز هم در دستور کار صاحبان سرمایه و دست اندرکاران رژیم اسلامی قرار گرفت. جمهوری اسلامی در قالب "لایحه ی رفع موانع تولید و خروج از رکود"، و به طور مشخص مواد ۱۶ و ۱۷ این لایحه و تبصره های الحاقی آن برنامه تغییر قانون کار و قوانین تامین اجتماعی را تدارک دیده است. در اصلاحیه ماده ۲۷ قانون کار حق اخراج کارگر تماما به دست کارفرما سپرده شده است. به موجب اصلاحیه مذکور همه موانعی که به نحوی از انحاء بر سر راه اخراج کارگران وجود داشته اند، رفع شده و عملاً دست کارفرما برای اخراج آن ها باز گذاشته شده است. این مساله به نوعی نیز در اصلاحیه ماده ۱۶۵ به چشم می خورد، که به موجب آن "شوراهای" حل اختلاف ادارات کار نقش و اهمیت خود را در زمینه حل اختلاف میان کارگر و کارفرما از دست می دهند.

3- موقعیت زنان کارگر از این هم بمراتب بدتر است، اکثر آن ها در کارگاه های کوچک مشغول به کارند؛ در این زمینه آمار و ارقام روشنی در دسترس نیست، زیرا کارگاه های کوچک نه مشمول قانون کارند، و نه قوانین بیمه های اجتماعی و درمانی. بخشی از نیروی کار زنان در شمار کارگران فصلی اند، مثلاً در دوره پیزخانه ها به طور خانوادگی و یا در بخش کشاورزی به ویژه کشت برنج در شمال ایران کار می کنند. بر اساس تحقیقات انجام شده، نرخ بیکاری در میان زنان در سال گذشته بسیار افزایش یافته، و بیش از نیمی از کارگران زن در بخش های غیررسمی

اقتصاد کار می‌کنند که به دلیل وضعیت فلاکت بار اقتصادی، تورم، و بیکاری گسترده در کنار اجرای قوانین ضد زن، اغلب آن‌ها با دست‌مزدهای ناچیز و بدون قرارداد، بدون بیمه و امنیت شغلی و در محیطی آکنده از تبعیض و نابرابری مشغول فعالیت اند. با محدود شدن بیش از پیش نقش و جایگاه زنان در بازار کار رسمی، اشتغال زنان در بخش‌های غیررسمی اقتصاد رشد بیش‌تری پیدا کرده و سبب استعمار زنان کارگر و زحمتکش با دست‌مزد کم‌تر و ناچیزتر شده است. خشونت‌های کلامی، جنسی، تحقیر و توهین، نسبت دادن هر نوع کوتاهی در کار به جنسیت فرد، و تبعیض جنسیتی از جمله خشونت‌های جاری در محیط کار به شمار می‌روند.

4- جنبش کارگری ایران در سال گذشته فعال‌ترین جنبش اجتماعی کشور ما به شمار میرفت. علیرغم موقعیت تدافعی جنبش کارگری به طور کلی، با گسترش اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری در سال ۹۳ مواجه بوده ایم که نسبت به سال قبل از حیث کمیت، یعنی تعداد اعتراض‌ها و تعداد شرکت‌کنندگان در آن رشد چشم‌گیری داشته است. ما در سال گذشته در بخش‌های مختلف کارگری، از جمله صنایع فولاد، خودروسازی، پتروشیمی، کشت و صنعت، معادن، حمل و نقل، برق، آموزش، بهداشت، پوشاک، بازنشستگان ... با اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری در شکل‌های متنوع روبرو بوده‌ایم. کارگران در سال گذشته با برپایی اعتصاب، تجمع در مقابل نهادهای - حکومتی و مجلس، اجتماع در محوطه کارخانه، راه‌پیمایی در بیرون از کارخانه، تحریم جمعی غذای کارخانه، جمع آوری طومارهای جمعی، ارسال بیش از صدها هزار شکایت علیه کارفرما و دولت به هیاتهای حل اختلاف و ... خواهان رسیدگی به خواسته‌های خود بوده‌اند. اعتصابات سراسری اسفند، فروردین و اردیبهشت ماه معلمان که به دنبال جمع آوری طومارها و تجمعات مختلف و تلاشهای تشکل صنفی معلمان صورت گرفت، نشانه‌های امیدبخشی است که میتواند جنبش اجتماعی کارگران و مزدبگیران ایران را در ابعادی تازه بمیدان آورد. گرچه در سال گذشته، بخش غالب حرکت‌ها و اعتراض‌ها برای پرداخت دست‌مزدهای عقب‌افتاده بوده، اما مبارزه برای افزایش دستمزد نیز تا حدی گسترش پیدا کرد. در عین حال شاهد حضور خانواده‌های کارگران در برخی از تجمع‌ها و اعتراض‌های کارگری بوده‌ایم. فعالین و پیشروان کارگری به چهره‌های شناخته شده سیاسی در جامعه تبدیل شده اند، به مناسبت‌های مختلف بیانیه و اطلاعیه میدهند، تشکلهایی در دفاع از فعالین زندانی کارگری تشکیل میدهند، خواسته‌های همچون عدم پذیرش شورای عالی کار، ایجاد تشکل مستقل سراسری، تعیین دستمزد کارگران از طریق شرکت خود نمایندگان کارگران به گفت‌وگوهای مطرح در جنبش کارگری تبدیل شده است.

جمهوری اسلامی که از گسترش مبارزات کارگری و جنبش مستقل آن‌ها به شدت هراسناک است، با اتکا به نیروی سرکوب، دستگیری و محکومیت فعالان کارگری، صدور حکم زندان و شلاق برای کارگران اعتصابی، محاکمه مجدد کارگران زندانی و زندانیان سیاسی به مبارزات رو به گسترش کارگران در دفاع از معیشت انسانی و حق سازمان‌یابی مستقل سراسری در دل یک تناسب قوای به شدت نامناسب پاسخ داده است. رژیم اسلامی تلاش میکند با بالا بردن هزینه فعالیت، نقش فعالین و سازمان‌گران جنبش کارگری را مختل سازد. دستگیری و بگیر و به بند فعالین جنبش کارگری پیش از اول ماه مه و برگزاری راه‌پیمایی از سوی خانه کارگر همراه با سر دادن شعارهای نژادپرستانه و فاشیستی علیه

کارگران افغانی، هراس رژیم از تشکل‌یابی و سیاست مستقل کارگران را نشان میدهد.

خواست و حرکت در جهت ایجاد تشکل مستقل و سازمانیابی سراسری کارگری، که از سوی جمعی از فعالان جنبش کارگری در ایران مطرح شد، بحث‌ها و پارتاب‌های گسترده‌ای را میان فعالان چپ و کارگری برانگیخت که بیش از هر چیز پاسخی بود به یک ضرورت حیاتی و مبرم در جنبش کارگری ایران. مبارزات قهرمانانه اما پراکنده کارگران، بر این حقیقت روشنی افکنده است که با وجود آن‌که کارگران این‌جا یا آن‌جا دست‌آوردهایی را به چنگ آورده‌اند، اما فاصله زیادی میان حرکات و اعتراض‌های کارگری، و پاسخ به ضرورت سازمان‌یابی مستقل کارگری در مقیاس بزرگ وجود دارد. از اینرو ابتکار جمعی از فعالان کارگری در راستای ایجاد تشکل سراسری خود نشان‌دهنده و برآمده از این نیاز سوزان جنبش است که باید در دوراتی با تمرکز بر "راه‌های سازمان‌یابی" از طریق "همکاری همه-گردان‌های جنبش کارگری" پاسخ شایسته خود را دریافت کند. برای راه‌پیمایی در این مسیر توجه به نکات زیر لازم است:

5- فرآیند سازمان‌یابی مستقل کارگری در ایران در مسیری مستقیم، خطی و هموار رو به جلو پیش نمی‌رود. بلکه با زیکزاکها، عقب‌نشینی‌ها و پیشروی‌هایی ضروری به پیش میرود. هم اکنون دو استراتژی برای سازمانیابی کارگری وجود دارد یک استراتژی از واحد‌های تولیدی شروع و از طریق تکامل آن به سطح منطقه‌ای و تجمع آنها در سطح سراسری، و بهم پیوستن رشته‌های صنفی نزدیک بهم و یا گوناگون، تشکل یا فدراسیون‌های سراسری بوجود می‌آید. استراتژی دیگر از طریق ابتکار عمل فعالان کارگری، به شکل‌گیری تشکل در سطح واحدهای جداگانه یاری رسانده، و از این طریق تشکل‌های غیر رسمی و منعطف موجود را متحد و یا بشکل شبکه‌ای بهم وصل میکند.

در این رابطه دیدگاهی وجود دارد که به جای اینکه بر مختصات مشخص جایگاه کارگران برای سازمان‌یابی متمرکز شود بر یک پیش فرض و نگرش خاص استوار است که میتوان آنرا دیدگاه تکاملی نامید که تشکل سراسری ابتدا در سطح کارخانه و کارگاه و در یک صنف خاص و از بهم پیوستن آنها در سطوح استانی و بالاتر ایجاد میشود؛ یعنی یک روند تکاملی مرحله به مرحله. شکلگیری تشکل مستقل کارگری محصول "اجتناب ناپذیر یک مسیر از قبل تعیین شده نیست، و از قوانین آهنگ تبعیت نمیکند. بلکه شکلگیری آن به اقدام آگاهانه و اراده کارگران بستگی دارد. اینکه از کدام راه و از کدام مسیر تشکل و یا تشکل‌های سراسری کارگران ایرانی ساخته میشود، به ساختارهای آن جامعه و عمل خود کارگران بستگی دارد. جنبش کارگری میتواند از مسیرهای مختلف حرکت کند، اما این بدان معنا نیست که نتیجه از همان ابتدا مشخص است، بلکه تا حدی زیادی بسته به عوامل و مسائل متعددی دارد که در مسیر راه اتفاق می‌افتد.

6- به چالش کشیدن دیدگاهی که معتقد به ناممکن بودن شکل‌گیری تشکل‌های کارگری در رژیمهای استبدادی است.

این دیدگاه معتقد به عدم شکل‌گیری تشکل‌های مستقل کارگری در شرایط سرکوب و استبداد است. و معتقد است که بدلیل سرکوب و دستگیری رهبران و فعالان عملی جنبش کارگری، امکان شکل‌گیری تشکل مستقل کارگری از میان می‌رود و بدون پذیرش حق تشکل سازمانیابی غیرممکن است. این دیدگاه چه از نظر تجربی و چه از حیث تئوریک اشتباه است. تجربه فیلیپین، آفریقای جنوبی،

بیکار را در بر بگیرد. واقعیت این است که بدون همکاری و اتحاد عمل واقعی همه گرایشهای درون جنبش کارگری، بدون توجه به خواسته‌های بی واسطه که هم اکنون در جریان است، بدون توجه به حلقه‌های میانی، بدون همکاری تشکل‌های که در محل کار بنا میشوند با نهادها و تشکل‌های فعالان کارگری که در خدمت ایجاد تشکل‌های پایه و سراسری هستند تشکل سراسری شکل نخواهد گرفت.

پیش نویس سند سیاسی سوم نگاهی به بحران عمیق خاورمیانه و نیز قطعنامه درباره بحران جهانی پناهندگی

الف: زمینه بحران

۱ - خاورمیانه عربی و شمال آفریقا، در آتش جنگ‌های مذهبی و فرقه‌ای می‌سوزد جنگهایی که دست پخت مشترک دول امپریالیستی - بنیاد گرایان اسلامی و رژیم‌های مرتجع منطقه میباشد. بر اثر این جنگها و بحرانهای دامنه دار، مردم این مناطق دشوارترین دوران تاریخی خود را از سر می‌گذرانند، دورانی که همه نیروهای واپسگرا از تاریخ خانه تاریخ سر برآورده اند و در بستر مناسباتی که قدرت‌های امپریالیستی فراهم آورده اند، جنگ‌های نیابتی تمام عیاری را با تمام توش و توان خود به نمایندگی از قدرت‌های امپریالیستی و منطقه‌ای بر پا می‌دارند. و در این میان، سه قدرت منطقه‌ای ایران، عربستان و ترکیه، که هر کدام به نوبه خود، بستری از زمینه‌های این بحران را نماینده‌گی می‌کنند، در دو جبهه متقابل، به بهانه پشتیبانی از یکی از دو فرقه اسلامی شیعه یا سنی، با مداخله آشکار و ناآشکار، مستقیم و غیر مستقیم، آتش جنگ‌های فرقه‌ای را باد می‌زنند و با تشدید رقابت‌های فرقه‌ای، جدای از فرافکنی و سرپوش نهادن بر بحران داخلی خود، در صدد از میان برداشتن رقیب و گسترش دامنه نفوذ خود هستند!

دامنه این مداخلات به اندازه‌ای گسترده و آشکار است که احتمال سرایت جنگ به درون مرزهای هر سه کشور را جدی باید گرفت (تلاش ارتش ترکیه برای ورود به کردستان سوریه و نیز ورود نیروهای حوثی یمن به بخشی از خاک عربستان در واکنش به جنایات جنگی رژیم سعودی نشانه‌های اولیه این سناریوی احتمالی محسوب می‌شوند). نگاهی گذرا به آخرین دگرگونی‌های منطقه و تازه‌ترین رویدادها، نشان از گسترش دامنه منازعات دارد و امکان شعله‌ور شدن هر چه بیش‌تر جنگ‌های منطقه‌ای و تبدیل جنگ‌های درون مرزی به جنگ‌های برون مرزی و سرایت جنگ‌های نیابتی به سایر کشورها، از جمله ایران، لبنان، ترکیه و عربستان و ... وجود دارد.

۲ - خاورمیانه به اعتبار جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک) یکی از حساس‌ترین مناطق جهان به شمار می‌آید. زیرا هم‌گره‌های مشترک و پیوند سه‌قاره آسیا، اروپا و آفریقا است و هم‌اینکه مهم‌ترین گذرگاه‌های آبی جهان، باب‌المنندب که اقیانوس هند را به دریای سرخ می‌پیوندد، کانال سوئز که دریای سرخ را به مدیترانه می‌پیوندد، داردانل و بوسفور که گلوگاه دریای

کمیسونیهای کارگری اسپانیا... همه خلاف آنرا اثبات میکنند. استبداد، سرکوب و اختناق سازمانیابی کارگران را دشوار میسازد اما ناممکن نمیکند. دشواری سازمانیابی در ایران را نمیتوان انکار کرد اما در عین حال نقش ابتکارات و خلاقیت پیشروان کارگری برای برون رفت از این وضعیت را نیز نباید نادیده گرفت.

7- اتحادیه‌های کارگری نظیر سایر تشکل‌های جنبش کارگری به یک نوع خاص منحصر نمیشوند و در قالب یک شکل یا ساختار تشکیلاتی معینی نمی‌گنجند. برخی از اتحادیه‌های موجود کاملاً در سیستم ادغام شده‌اند، برخی به احزاب سیاسی معینی وابسته هستند و برخی نیز از استقلال برخوردارند. سازمان‌یابی اتحادیه‌ای با توجه به بحث‌ها و استراتژی‌هایی که پیرامون نوسازی و تجدید آرایش اتحادیه‌های کارگری صورت گرفته امروزه غنای تازه‌ای یافته است که بی‌توجهی به آنها خطای بزرگی به شمار می‌رود.

از این رو بر بستر تجربه عملی جنبش کارگری در برخی کشورها استراتژی اتخاذ شده توسط برخی از اتحادیه‌ها بر سه مساله محوری چالش با بوروکراسی حاکم در اتحادیه، توجه و در نظر گرفتن تغییر در لایه‌های بندهای طبقه کارگر و افزایش نقش زنان، کارگران مهاجر، بی‌کاران، کارگران پاره‌وقت و... و رابطه با جنبشهای جدید (زنان، محیط زیست، صلح، سبک زندگی) استوار است. این نوع اتحادیه‌ها از نقطه تولید و محل کار فراتر می‌روند و محل زیست کارگران را هم چون سکونی برای سازمان‌یابی آنها در بر میگیرد، ساختار آن خصلتی جنبشی دارد، و بیش از آنکه سازمانی نهادی شده و عمودی باشد شبکه‌ای است که به طور افقی با هم هماهنگ میشوند. روابط درون آن از هر گونه سلسله‌مراتب اقتدارگرایانه به دور است و این روابط را از درون کارخانه و تقویت روابط افقی و مستقیم بین کارگران آغاز میکند.

8- با توجه به ویژه‌گی ساختار کار در ایران و با نگاهی به بافت و ساختار طبقه کارگر در ایران نشان میدهد که بخش اعظم کارگران در کارگاههای کوچک مشغول به کار هستند، ما با ضعف تمرکز کارگران در شاخه‌های صنعتی، کشاورزی، روبرو هستیم. طبقه کارگر از نظر اجتماعی بسیار ناممگون است و از نظر ملی، جنسی متنوع و به لحاظ توزیع جغرافیایی بسیار نامتمرکز است. سازماندهی کارگران در محل کار بدون به میدان آمدن سایر شاخه‌ها، اقشار و لایه‌های دیگر نظیر زنان، جوانان، بی‌کاران، خانواده‌های کارگری، و بخشهای حاشیه‌ای نیروی کار نمی‌تواند نیروی موثری را در برابر رژیم سازمان دهد، و در دراز مدت بقای خود را حفظ کند. از اینرو هر طرح و استراتژی معطوف به سازماندهی باید بتواند بیشترین نیرو را گردآوری کند، تا در شرایط حاکمیت یک نظام پلیسی و سرکوب‌گر بقا و ادامه کاری خود را تضمین کند.

9- جنبش کارگری ایران به همه اشکال سازماندهی نیاز دارد. تاکید یک جانبه و برجسته کردن یک نوع تشکل و نفی دیگر انواع تشکل‌ها سیاست خطرناکی است که بر جنبش کارگری ضربه می‌زند. در شرایطی که جنبش ما در آن قرار دارد باید از هر نوع ابتکار، فداکاری و پیشنهادی استقبال کرد. کارگران تنها با همبستگی طبقاتی شان میتوانند دولت را به عقب نشینی وادار کنند با اتحاد و همبستگی هرچه بیشتر و متشکل شدن خواهند توانست در مقابل سیاستهای رژیم بایستند. در رابطه با شرایط فلاتکتاباری که بر کار و زیست کارگران، معلمان، پرستاران و اکثریت جامعه حاکم است میتوان حلقه‌های پیوندی را جستجو کرد که با طرح آن بتوان اعتراضات پراکنده و حرکت‌های جدا از هم را بهم متصل کرد، به گونه‌ای که همه اقشار و لایه‌های کارگری، شاغل، نیمه شاغل و

سیاه است و تنگه هرمز گذرگاه نفت صادراتی و مهم ترین کانال ارتباطی کشورهای حوزه خلیج فارس به دریای آزاد در این منطقه قرار دارند.

در کنار این اهمیت استراتژیکی در ترابری بازرگانی و نظامی جهان، باید از وجود بزرگ ترین و سرشارترین ذخیره نفت و گاز شناخته شده جهان در حوزه خلیج فارس و دریای خزر یاد نمود.

۳ - خاورمیانه تجلی گاه تضادهای پیچیده بی شماری است، تضادهای جهانی و رقابت های امپریالیستی برای دست یابی به منابع بی کران نفت و گاز منطقه، رقابت های امپریالیستی برای کنترل آب راه های جهانی در این منطقه و کنترل نقاط حساس برای درگیری نظامی احتمالی! رقابت های جهانی برای فروش تسلیحات نظامی و قراردادهای نجومی و رقابت برای کسب امتیاز طرح های بلند پروازانه و پرهزینه کشورهای نفت خیز این منطقه!

اگر چه تداوم بحران در منطقه را از زاویه رقابت های امپریالیستی و به ویژه استراتژی آمریکا برای تسلط انحصاری بر نفت خاورمیانه باید دید، اما یک لحظه هم نباید از یاد برد که زمینه داخلی و ناپسامانی های بی شمار درونی است که بستر مناسبی برای حضور آمریکا و مداخله ایالات متحده و دیگر قدرت های امپریالیستی و سرمایه داری جهانی در خاورمیانه را فراهم می آورد.

تضادهای شدید طبقاتی، در درون هر واحد ملی، یا شبه ملی! انباشت بی حساب و کتاب ثروت های بادآورده ناشی از غارت نفت در دست اندک شماری و فقر و بیداد حاکم بر انبوهی از شهروندان، حتا در شیخ نشینان ثروتمند و کم جمعیت!

تقسیم سرزمین خاورمیانه به دو دسته کشورهای نفتی ثروتمند و کشورهای فقیر بدون نفت! یمن و اریتره گرسنه در کنار عربستان! یا حتا اردن، فلسطین و مصر! یا ارمنستان در کنار آذربایجان! و افغانستان و پاکستان در کنار ایران!

در کنار ستم طبقاتی، وجود ستم ملی، قومی، مذهبی، بی حقوقی عمومی و تداوم تبعیض همه جانبه در کشورهای این منطقه، عواملی هستند که کینه توزی های دراز مدت ملی قومی فرقه ای و مذهبی در بستر آن ها به بار می نشیند.

مساله تعیین حق سرنوشت مردم کرد که بین چهار کشور ترکیه، ایران، عراق و سوریه تقسیم شده اند، همچنان یک پای اساسی بحران خاورمیانه است، زیرا از یک سده پیش تا کنون همچنان لاینحل باقی مانده و نه در چهارچوب ملی در پیوند به هر کدام از این چهار کشور و نه در پیوند منطقه ای در یک راه حل مشترک، افق روشنی ندارد.

سرکوب اقلیت های ملی، مذهبی و قومی در همه کشورهای منطقه، تبعیض مذهبی بین شیعیان و سنیان در چهارچوب دولت های اسلامی متکی بر شیعیان یا سنیان! تبعیض بین مسلمانان و مسیحیان، یا یهود و عرب در اسرائیل و مسلمانان و بهائی در ایران را وجوه دیگری از تشدید بحران باید دانست که با روی کار آمدن جمهوری اسلامی در ایران، طالبان در افغانستان، دولت شیعه در عراق و داعش در عراق و سوریه به اوج تاریخی خود رسیده است.

۴ - نبود انسجام ملی، تا آن جا که هیچ یک از کشورهای خاورمیانه از انسجام ملی برخوردار نیستند. زیرا قلمرو حکومتی و مرزهای کنونی این کشورها، همه تحمیلی و دست

پخت استعمارگران است. از جانب دیگر، بیشتر این کشورها، کشورهای چند ملیتی هستند بدون این که حقوق اقلیت های ملی رسمیت یافته و حتا در چهارچوب یک نظام بورژوا دموکرات، به بخشی از حقوق شهروندی دست یافته باشند. بر بحران هویت ملی، جنگ مذهبی را هم باید افزود. زیرا خاورمیانه زادگاه ادیان جهان است و بر بستر نزاع ها و بحرانهای این ادیان بوده است که فرقه های گوناگون هم در همین منطقه پدید آمده اند و بارها دست به تصفیه خونین همدیگر زده اند!

۵ - شکست بهار عربی را هم در تداوم بحران کنونی باید به حساب آورد زیرا جنبش دموکراتیکی که در آغاز سال میلادی 2011 از تونس آغاز شد و به سرعت به مصر، مراکش، لیبی، سوریه، یمن و بحرین سرایت نمود، همچون انقلاب بهمن 57 و جنبش خرداد 88 خورشیدی ایران، به سبب نقش ارتجاعی اسلام گرایان و دخالت آشکار قدرت های امپریالیستی و منطقه ای با شکست رو به رو شد، به ویژه بر شکست این جنبش در مصر باید انگشت گذاشت که خیزش بنیادگرایان اسلامی و کودتای نظامی را در پی داشت. مصر به سبب درگیری شدید نظامیان با اسلام گرایان سر در لاک خود دارد و نمی تواند مانند گذشته اعمال نفوذی داشته باشد.

۶ - شکست استراتژی هژمونیسی آمریکا هم به نوبه خود مزید بر علت بوده است. ایالات متحده آمریکا که پس از زوال اردوگاه به اصطلاح سوسیالیستی و استحاله اتحاد شوروی پیشین، از یک ابرقدرت رقیب مدعی سوسیالیسم، به یک زانده نیمه جان بورژوازی، خاورمیانه را هم در چنبره قدرت خود می دید، پس از رویداد یازده سپتامبر 2001، به بهانه پایان دادن به عملیات تروریستی القاعده، با اشغال نظامی افغانستان و دیرتر عراق، بر آن بود که با استقرار دولت های دست نشانده در دو سوی مرزهای ایران، به مهار جمهوری اسلامی پرداخته، با گسستن مناسبات ویژه ایران و سوریه، بحران اسرائیل و لبنان را تحت کنترل در آورد.

اما از آن جا، که پس از سرنگونی رژیم صدام، در خاک عراق زمین گیر شد و از موضع ناچاری به روی کار آمدن یک دولت شیعه متمایل به جمهوری اسلامی ایران تن داد، به سیاست پرهیز از اشغال نظامی کلاسیک روی آورد، این مساله هم به نوبه خود، دست روسیه و جمهوری اسلامی را برای پشتیبانی از رژیم اسد باز گذارد.

بر شکست سیاست اشغال و بازگشت به دوران استعمار، شکست اسلام لیبرالی را باید افزود که آمریکا و اروپا مشوق آن هستند. زیرا اسلام لیبرالی نه در عراق میدان تجلی یافت، نه در سوریه، نه در لیبی و نه در مصر! حتا در ترکیه هم اردوغان و دار و دسته اش در حزب اسلامی عدالت و توسعه با انتخابات آزاد روی کار آمدند و از جانب آمریکا و کشورهای اروپایی سخت پشتیبانی می شدند؛ به بنیادگرانی و اسلام سلفی روی آوردند از این روی ایالات متحده آمریکا، در نقطه مقابل این شکست ها، به عربستان و دیگر شیخ نشینان حوزه خلیج فارس برای پشتیبانی از بنیاد گرایان سنی مذهب در عراق و سوریه چراغ سبز نشان داد که پدیده شوم جبهه النصرت در سوریه و داعش به عنوان یک دولت اسلامی در سوریه و عراق پی آمد منطقی آن محسوب می شوند و اینک با نومیدی از کارانی این سیاست است، که به سیاست آشتی با جمهوری اسلامی روی می آورد. سیاستی که به نوبه خود؛ مخالفت جدی

دو هم پیمان اصلی اش در منطقه، یعنی عربستان و اسرائیل را برانگیخته و هر دو در اعتراض به توافق هسته ای آمریکا با رژیم ایران گستاخانه تر برخورد می کنند.

ب: وضعیت جاری در کشورهای بحرانی

۱ - سوریه

کشتار وحشیانه مردم غیر نظامی و اقلیت های قومی، ملی و مذهبی، به ویژه ایزیدی ها در هر دو بخش کردستان و تهاجم به شهر استرترتیک کوبانی در مرز ترکیه که پایداری درخشان زنان و مردان این شهر و داوطلبانی از هر چهار بخش کردستان را به دنبال داشت؛ ایالات متحده آمریکا را برای مهار داعش، به ایجاد ائتلاف نیم بندی برانگیخت که شماری از کشورهای منطقه و چند کشور اروپایی را در بر می گیرد.

جبهه ائتلافی علیه داعش از آن جا پا در هوا مانده است که کشورهای سوریه و ایران با ترکیه، عربستان، قطر و اردن در مساله ی عراق و سوریه رو در روی هم دیگر هستند و از سونی دیگر، ایالات متحده به عنوان سرکرده ائتلاف، با اختصاص یک بودجه پانصد میلیون دلاری، برای تربیت مزدور و تامین سلاح و هزینه جنگی برای مخالفان اسد بر این ائتلاف لگد می زند زیرا بر میزان فشار خود بر سوریه می افزاید و با اعزام نفرات و ارسال سلاح های مدرن به گروه بندی های گوناگون مخالف اسد، بزرگ ترین نیروی مقابل داعش را تضعیف می سازد، جدای از این که بخشی از سلاح های ارسالی، دست به دست در اختیار داعش قرار می گیرد و بیشترین شمار داوطلبان آموزش دیده هم به داعش می پیوندند. این تناقض سیاست آمریکا موجب شده تا داعش به پیش روی های خود در هر دو جبهه عراق و سوریه ادامه دهد.

در کنار تشدید فشار آمریکا بر دولت سوریه، ترکیه و عربستان هم در یک سیاست هم آهنگ بر مداخله آشکار خود در این کشور افزوده اند و در نتیجه ائتلاف ضد داعشی روی کاغذ می ماند و دامنه جنگ باز هم گسترده تر خواهد شد.

حضور فعال داعش در منطقه، در طی سه سال گذشته، آن چنان شیرازه دو کشور سوریه و عراق را از هم پاشیده که بدون پشتیبانی خارجی نه ادامه جنگ برای آنان میسر است و نه امکان بقا متصور! و به همین سبب هم است که آمریکا تلاش دارد با بهره برداری از این بلبشوی سیاسی، نظامی جای پای خود را در هر دو کشور سفت کند و بر نفت سوریه هم، مثل نفت عراق چنگ بیندازد. زیرا در پیوند با جنگ داخلی سوریه با چراغ سبزی که به ترکیه و عربستان داده است آن ها بر مداخله گستاخانه خود افزوده اند. دولت شیعی گرای عراق را هم با اعزام کارشناسان نظامی و افزایش شمار آنان واداشته تا از پیوند یک جانبه با جمهوری اسلامی گسیخته، در سیاست خارجی خود بین جمهوری اسلامی و آمریکا تعادلی برقرار سازد.

۲ - عراق

بحران کنونی کشورهای عربی، همان طور که اشاره شد ناشی از برابری دو مولفه نابسامانی های داخلی و مداخله خارجی است که در هر چهار کشور عراق، سوریه، لیبی و یمن کم و بیش مشابه اند.

در عراق، در تداوم چند دهه فرمان روائی دولت های کودتائی و سرکوب سیستماتیک آزادیخواهان و کمونیستها از یکطرف و اقلیت کردها و اکثریت شیعه از طرف دیگر، با اشغال این کشور توسط امپریالیست های آمریکا و بریتانیا در سال 2003 با استقرار یک دولت شیعی جانبدار جمهوری اسلامی ایران، که بی حقوقی مطلق را بر اعراب اهل سنت و ناسیونالیست

شهروندان سوریه، از کرد و عرب و ترکمن و آسوری که در طی چهل و پنج سال فرمان روائی خانواده اسد، زیر مهمیز چکمه پوشان نظامی و تفتیش عقاید دستگاه های امنیتی امکان نفس کشیدن نداشته اند، با آغاز بهار عربی به خیزش آمدند اما با مداخله ی همه جانبه قدرت های امپریالیستی و منطقه ای، زودتر از دیگر کشورها در خون نشستند و اینک مدت چهار سال است که جنگ داخلی تمام عیاری این کشور را به ویرانه ای مبدل ساخته است. جنگی که یک سوی آن دولت یعنی این کشور است، به رهبری بشار اسد، متکی به حمایت علویان و بخشی از طبقه متوسط که از جانب ایران، حزب الله لبنان و روسیه پشتیبانی نظامی و سیاسی می شود و سوی دیگر درگیری؛ ائتلافی است نا همگون از بنیاد گرایان سنی مذهب که بخشی از آنها تحت عنوان ائتلاف ملی سوریه علیرغم برخورداری از حمایت های سیاسی - مالی و نظامی گسترده خارجی نتوانسته اند با جریانات همسو با القاعده نظیر النصر و یا داعش رقابت جدی داشته باشند. از اینرو باتلاق جنگ ویرانگر در سوریه با بیش از 200 هزار کشته و میلیونها آواره روزبروز بیشتر جولانگاه مخوف ترین و ارتجاعی ترین نیروها می شود.

در درون آتش جنگ داخلی، به نقش کردهای این کشور باید پرداخت که از بدو استقلال از حق شهروندی، احراز هویت ملی و حتا دریافت گذرنامه برای مسافرت و خروج از کشور محروم بوده اند و با آغاز جنگ داخلی، با مرزبندی با همه جریان های ارتجاعی منطقه، با گزینش روش شورائی خودمداری برخورداری از یاری های حزب کارگران کردستان به دفاع مسلحانه روی آورده اند و پس از دفع داعش از کوبانی، با تصرف تل ابیض (گری سپی) و بیرون راندن نیروهای داعش از این منطقه به نود کیلومتری «رقع» پایتخت سوریه داعش رسیده اند و در تلاش هستند ارتباط داعش را با ترکیه قطع نمایند و همین مساله واکنش تند عصبی ترکیه، عربستان و قطر را برانگیخته است.

دولت سوریه هم چنان بر دمشق و حومه آن و شهرهای بندری تسلط دارد و جنگ در نواحی اشغالی داعش و دیگر گروه های بنیادگرا ادامه دارد.

بخش مهمی از خاک سوریه و شهر رقع هم چنان در کنترل داعش است و اگر چه داعشی ها تلاش نموده اند به پیش روی خود ادامه دهند اما در چند ماه گذشته در سوریه دست آورد نظامی چندانی نداشته اند و بیش تر بر عراق متمرکز شده اند که در مقام مقایسه با سوریه، ارتش آن از پشتوانه مستقیم هوایی برخوردار نیست و نیروی زمینی کارآمدی هم ندارد.

در طی یک سال گذشته، با تشدید دامنه جنگ در دو کشور سوریه و عراق و گسترش دامنه جنگ به اقلیم خودمختار کردستان در عراق و کردستان غربی یا کردستان تحت تصرف سوریه (روزآوا) که در درگیری اولیه دولت سوریه و مخالفان بی طرف مانده بود و نیز بروز جنایات جنگی جریان داعش در

سلاح و مهمات به طرف های درگیر این باتلاق عمیق خواهیم بود .

۳ - یمن

ریشه بحران در یمن هم به سهم خود ناشی از تداوم رژیم های دیکتاتوری، نابسامانی داخلی، نابرابری طبقاتی، فقر، تبعیض قومی و مذهبی و دخالت های همه جانبه خارجی، به ویژه خاندان سلطنتی عربستان است که می خواهد این کشور را همچنان فقیر و متزلزل نگه دارد. تا میاها یک زمانی برایش شاخ شود. اما از همه مهم تر این که شیعیان زیدی به عنوان اکثریت جمعیت بیست و چهار میلیونی این کشور، نه در سیاست و اداره کشور نقشی دارند و نه در اقتصاد و امور مالی! و پس از اعلان وحدت دو بخش شمال و جنوب، و به بیان ساده تر تحمیل ادغام به جمهوری دموکراتیک یمن، جنوبی ها را هم به بازی نمی گرفتند.

در یمن به عنوان سومین کانون بحران خاورمیانه، کشوری که تا سال نود و چهار دو بخش و دو کشور بود. در بخش شمالی از کودتای ژنرال عبدالله سلال علیه امام محمد البدر در آغاز دهه ی شصت تا کنون جنگ داخلی و مداخله خارجی بخشی از زندگی روزمره مردم است در بدو امر، مصر در کنار جمهوریخواهان یمن شمالی و استقلال طلبان جنوب بود که علیه بریتانیا می جنگیدند، ایران شاهشاهی و پادشاهی عربستان در کنار هواداران خلافت و بریتانیا قرار داشتند.

در سه دهه گذشته که مصر کنار کشیده، ایران و عربستان همچنان آتش بیار جنگ های داخلی و فرقه ای شده اند اما نه در یک جبهه، که در دو جبهه مقابل!

در بخش جنوبی کشور هم که پس از پایان دوران استعماری بریتانیا و آزادی بندر عدن، بیش از دو دهه جمهوری دموکراتیک یمن خوانده می شد، سوای کودتاهای پی در پی، سرانجام زیر فشار نظامی شمال به وحدت تن داد؛ نتیجه این وحدت تحمیلی، سوای از دست دادن زندگی عرفی، تشدید فقر و تاخت و تاز بنیاد گرایان اسلامی و القاعده؛ دست آورد دیگری نداشته است و تلاش جنوبی ها برای کسب استقلال دوباره و جدائی از شمال برای سر و سامان دادن به شرایط نابسامان خود به جایی نرسیده است.

از آن جا که اسامه بن لادن بنیانگذار القاعده تبار یمنی دارد و شمار زیادی از نیروهای تروریستی القاعده که در پاکستان و افغانستان به اسارت آمریکا در آمده اند، یمنی و از نزدیکان اسامه هستند، ایالات متحده آمریکا در طی ده سال گذشته به بهانه مبارزه با القاعده، در یمن دست به ایجاد پایگاه نظامی زد و به نوبه خود با بمباران مناطق روستایی بر بحران داخلی و تزلزل ارکان دولتی افزوده است. البته با استقرار حوثی ها، پایگاه های خود را برچیده و با هواپیماهای بدون سرنشین به بمباران روستاهای تحت کنترل القاعده ادامه می دهد.

با آغاز بهار عربی در سال دوهزار و یازده مردم یمن با تداوم تظاهرات اعتراضی و راه پیمانی های توده ای در صنعا، تعز، عدن و دیگر شهرهای این کشور، به عمر دیکتاتوری سی و دو ساله ی رژیم کودتایی علی عبدالله صالح پایان دادند و رهبران اپوزسیون در یک مصالحه با عربستان که به وساطت

های بعضی تحمیل می کند، در تداوم اقدامات تروریستی دو جانبه شیعیان و سنی ها، راه برای طغیان اهل سنت و عروج بنیاد گرایان نزدیک به القاعده و دیرتر، متجلی در داعش باز می ماند. زیرا نه سرکوب شدید بنیادگرایان سنی با ویرانی شهر فالوجه توسط ایالات متحده آمریکا که در پیوندی تنگاتنگ با ناسیونالیست های بعضی هستند؛ آرامش را به این سرزمین باز می گرداند. و نه یاری های پنهان و آشکار هم پیمانان آمریکا از بنیادگرایان سنی می تواند توازنی در سیاست، دولت و قدرت حاکم بر بغداد ایجاد کند و همین تداوم نابسامانی داخلی و بی حقوقی سنیان و فراتر از آن اکثریت تهیدست و زحمتکش عراق است که به یک جریان تندرو اسلامی متکی بر دلارهای نفتی شیوخ میدان می دهد تا با خشونت شمشیر در پناه آتش توپخانه و شلیک مسلسل، خشونت صدر اسلام را به تمام منطقه و جهان بازگرداند و دو کشور عراق و سوریه گام نخست از این رویای جنون است. رویای جنونی که هم رویای احیای امپراتوری عثمانی است برای اسلام گرایان ترکیه به رهبری رجب اردوغان و هم رویای امپراتوری اسلام برای وهابیان عربستان در رقابت با جمهوری اسلامی!

در شرایط کنونی متأسفانه عراق عملاً بر بستر یک ستیز افقی و نه عمودی (طبقاتی) به سه بخش شیعه نشین در جنوب، کردنشین در شمال و سنی نشین در غرب کشور تقسیم شده است و نیروی سوم سکولار و چپ فارغ از مرز بندیهای فرقه ای - مذهبی و قومی به دلیل ضعف شدید قادر به تبدیل شدن به یک بدیل نیرومند نیست. در چنین وضعیتی، شیعیان همچنان در پناه جمهوری اسلامی هستند، از پشتیبانی لجستیکی رژیم ایران برخوردارند و سپاه پاسداران، سوای همکاری با ارتش شیعی دولت بغداد، حزب الله عراق را هم به سبک حزب اله لبنان در بصره، سازمان داده است تا در تحولات آینده این کشور، به سان حزب الله لبنان ایفای نقش نماید. ضمن اینکه بخش اعظم نیروی بسیجی عراق (هشت شعبی) را نیز زیر کنترل خود دارد بویژه سپاه بدر .

از سوئی دیگر دولت آلمان در توجیه مشارکت در ائتلاف ضد داعشی، کردها را مورد پشتیبانی نظامی قرار داده و کارشناسان نظامی این کشور با آموزش نفرات، کاربرد سلاح ها را می آموزند.

ایالات متحده آمریکا هم که بزرگ ترین نقش مخرب را در تاریخ معاصر عراق؛ چه در تشویق به آغاز جنگ با ایران، چه در جریان اشغال کویت و چه در جریان سرنگونی رژیم صدام به بهانه واهی داشتن سلاح های مخرب کشتار جمعی ایفا نموده است، پس از برکناری نوری المالکی که عامل بی واسطه جمهوری اسلامی به حساب می آمد و سپردن جانشینی وی به حیدر العبادی، با اعزام کارشناسان نظامی، و افزایش شمار آنان از سه هزار، به سه هزار و پانصد نفر، آموزش عشایر سنی مذهب را بر عهده دارد و بر آن است با ادغام آنان در ارتش عراق و یاری گرفتن از آنان، داعش را که سه شهر مهم فالوجه، رومادیه و موصل و بخشهایی دیگر از خاک عراق را در اختیار دارد، به تدریج از پای در آورد. البته آمریکایی ها و دیگر کشورهای عضو ناتو در موقعیت پیچیده کنونی، قصد لشکرکشی دوباره و دخالت مستقیم در جنگ را ندارند و بر طولانی بودن جنگ و پایان دادن به جنگ توسط خود عراقی ها تأکید می ورزند و مدتها شاهد تداوم خونریزی، ادامه توحش داعشیان و فروش هر چه بیش تر

قدرت های بزرگ انجام گرفت با تبعید صالح به عربستان به یک شبه دموکراسی لرزان تن دادند.

پس از فرار عبدالله صالح، عربستان همچون گذشته دست از مداخله در امور یمن برداشت و با پشتیبانی همه جانبه از دیکتاتور پیشین، راه عروج شیعیان زیدی متکی به قبیله حوثی را فراهم آورد و جبهه دیگری برای رویارویی با جمهوری اسلامی به جبهه عراق، سوریه و لبنان افزوده شد.

اشتباه محاسبه عربستان و آمریکا در یمن، تکرار همان اشتباه عراق و سوریه است که زایش فرزند ناخلف داعش را با خود داشت. زیرا شیعیان زیدی که در دو دهه گذشته زیر فشار بمباران های پنهان و آشکار عربستان امکان ماتور زیادی نداشتند، با وساطت عبدالله صالح به دریافت سلاح و کمک های شایان توجهی از عربستان و دیگر شیخ نشین ها نائل آمدند و با توجه به از هم پاشیده گی شیرازه امور دولت و ارکان ارتش در یمن، در کم تر از دو سال بر شهرهای مهم این کشور استیلا یافته اند و با توجه به پیشینه نزدیکی جنبش حوثی با جمهوری اسلامی، به ویژه دیدار حسین بدرالدین الحوثی، بنیانگذار جنبش حوثی با خامنه ای عربستان را سخت به وحشت انداخت. البته بدرالدین در سال دوهزار و چهار میلادی بر اثر بمباران هوایی عربستان کشته شد و جسد او را در مکان ناپیدائی دفن نمودند تا مبادا از وی اسطوره ی دیگری بسازند.

در شرایط کنونی که بمباران های هوایی عربستان ادامه دارد، حوثی ها بر شهرهای بزرگ این کشور مسلط هستند و به پیش روی خود ادامه می دهند. هواداران القاعده بر بخشی از صحرا کنترل دارند و دولت منصور هادی همچون امام محمد البدر در تبعید و در عربستان به سر می برد.

اگر چه بر اساس مصوبه شورای امنیت سازمان ملل متحد، منصور هادی همچنان به عنوان رئیس جمهور و رئیس دولت یمن رسمیت دارد؛ اما عبدالملک الحوثی رهبر جنبش حوثی که بر کشور استیلا یافت است، وی را به رسمیت نمی شناسد و به این ساده گی تن به سازش نخواهد داد. به ویژه آن که از پشتیبانی همه جانبه ی جمهوری اسلامی و نیز بخشی از ارتش که کماکان زیر کنترل رئیس جمهور پیشین - علی عبدالله صالح میباشد - برخوردارند و عربستان نه پیاده نظام درخور توجهی برای لشکرکشی به یمن در اختیار دارد و نه هیچ کدام از متولفین ظاهری او حاضر به اعزام نیرو هستند.

۴ - فلسطین

فلسطین همچنان یک کانون بحرانی در خاورمیانه و جهان است. اگر چه تداوم بحران و جنگ داخلی در چند کشور عربی، مساله فلسطین را تحت شعاع قرار داده و دست ناتان یاهو نخست وزیر و باند صهیونیستی را برای فشار بر مردم فلسطین، بیش از حد باز گذارده است.

ستمی که از جانب صهیونیست ها بر مردم فلسطین اعمال می شود لکه ننگی است ابدی بر دامن بشریت بی تفاوت، تا چه رسد بر امپریالیسم جهانی و در صدر آن ها آمریکا به عنوان بزرگ ترین پشتیبان تجاوز اسرائیل!

اما فلسطین هم مانند دیگر کشورهای بحرانی منطقه، سرزمینی است چند پاره، و در درون هر پاره، چند پاره تر! وحدت سیاسی الفتح و حماس، با یورش سال گذشته اسرائیل به نوار غزه روی کاغذ مانده است و دیوار کدانی بیت المقدس

شرقی را از ساحل غربی جدا ساخته است. تهاجم وحشیانه ارتش صهیونیستی در سال گذشته که به بهانه ربوده شدن دو جوان اسرائیلی انجام گرفت، بیش ترین شمار کشتار و فراوان ترین خسارت جنگی سی سال گذشته را بر جای گذاشته و زندگی را بر یک میلیون و هشتصد هزار ساکنان محاصره شده و در عمل زندانی باریکه غزه دو چندان دشوار ساخته، با بحرانی شدن اوضاع داخلی مصر و پیوند حماس با اخوان المسلمین مصر، که با کودتای ژنرال السی سی از اریکه قدرت به زیر کشیده شد اند، گذرگاه رفح هم بر روی آنان بسته شده است.

از کمک های وعده داده شده برای بازسازی خرابی های آخرین تجاوز اسرائیل خبری نیست. بیش از چهل در صد مردم و شصت در صد جوانان بیکار هستند. از مدرسه و درمانگاه چیز زیادی باقی نمانده و بنا بر بیابانه دبیر کل سازمان ملل متحد در طی یک سال گذشته بیش از پانصد کودک دیگر به جمع قربانیان این تجاوز پیوسته اند.

گروه گروه از هواداران حماس به سلفیون می پیوندند و اگر چه ادعا دارند که با داعشی ها پیوندی ندارند اما رهبران حماس را فاسد، رشوه خوار و سازشکار قلمداد نموده، با موشک پراکنی به شهرک های اسرائیلی، خواهان تداوم جنگ هستند. در نتیجه بیش از پانصد تن از آنان به زندانیان سیاسی اسیر حماس در غزه که از هواداران الفتح هستند افزوده شده اند.

حماس هم به نوبه خود با بالا بردن میزان مالیات ها توده های فلسطینی را آنچنان زیر فشار می گذارد که همه خواهان فرار از کشور هستند. اگر چه راه به جانی نمی برند. در هفته دوم ماه ژوئن که پس از سه ماه وقفه، گذرگاه رفح به مدت چند ساعت باز شد، پانزده هزار تن برای خروج صف کشیدند که مقامات مصری تنها به هزار و پانصد تن از آنان اجازه ی سه ماهه اقامت در مصر دادند.

اوضاع در ساحل غربی اگر چه به اندازه نوار غزه دردناک نیست و راه اردن باز است، اما اسرائیل پس از انتخابات مجلس نمایندگان در ماه مارس و انتخاب دوباره، یا چند یاره ناتان یاهو به سمت نخست وزیر، بر میزان فشار بر ساکنان ساحل غربی و دولت خودمختار افزوده است. از یک سوی به سیاست شهرک سازی و اسکان یهودیان در سرزمین های اشغالی و بخش عربی بیت ال مقدس شتابان ادامه می دهد و از سوی دیگر با کاهش شمار کارگران فلسطینی، بر میزان بیکاری فلسطینیان می افزاید و در آخرین اقدام نژادپرستانه خود، اتویوس حامل کارگران عرب را از اسرائیلی ها جدا ساخت.

تنها دست آورد دیپلماتیک یک ساله دولت خود گردان فلسطین به رهبری محمود عباس، اعلام دو کشور اروپایی سوند و فرانسه است دایر بر رسمیت بخشیدن به دولت خودگردان به عنوان یک دولت مستقل با حق حاکمیت ملی!

۵ - لیبی

بحران در لیبی از آن جا آغاز می شود که دو کشور اروپایی، بریتانیا، فرانسه، که از پشتیبانی لجستیکی ایتالیا و آلمان برخوردار بودند، در پوشش قطعنامه شورای امنیت دایر بر دفاع از مردم غیر نظامی، با بمباران مراکز نظامی، اداری و بازرگانی این کشور و از هم گسیختن سازمان ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی وفادار به معمر قذافی، راه را برای

اسلام گرایان مزدوری که توسط آمریکا در قطر آموزش نظامی و ایدئولوژیکی می بینند هموار می گردد.

از آن جا که بر اثر چهار دهه دیکتاتوری مطلق قذافی، جز اسلام گرایانی که به ایدئولوژی دم دست توده ها مجهز هستند؛ حزب سازمان یافته و یا جریان اجتماعی نهادینه شده ای به وجود نیامده، با مرگ قذافی، و زوال ارتش، طی دو سال گذشته، جنگ فرقه ای، مذهبی، قبیله ای سراسر این کشور پهناور را در بر گرفته و هر گوشه از کشور در کنترل یک جریان است! یک جریان اسلامی بر بنغازی و شرق کشور فرمان می راند، جریان دیگری بر طرابلس و غرب کشور، جریانی بر سیرت و نواحی مرکزی و جریانی در پیوند با ال قاعده بر بخشی از صحرا، و دولت رسمی هم در تبعید و در مراکش! و در حالی که همه هم با هم در جنگ و زد و خورد مداوم هستند! گروه بندی های اسلامی روز به روز رادیکال تر شده، سلفیون داعشی را الگوی خود قرار می دهند.

اما از آن جا که در نبود یک دولت مرکزی یک پارچه، باندهای قاچاق انسان، این کشور را جلوه گاه خود ساخته اند و مساله ی پناه جویان برای کشورهای اروپایی مساله ای حاد شده است، قدرت های غربی در صدد برآمده اند که بر جنگ داخلی لیبی لگام زده سیل مهاجران را کند سازند.

در این رابطه اخیرا، کنفرانسی با مشارکت نمایندگانی از جناح بندی های موجود در برلین برگزار شد تا شاید بتوانند بر اوضاع سر و صورتی دهند و سیل مهاجران را از لیبی مهار سازند.

پ - نگاهی بر کشورهای پشت جبهه

۱ - ترکیه

در پی برگزاری انتخابات پارلمانی در ترکیه و شکست اردوغان و اسلام گرایان، در دست یابی به اکثریت پارلمانی شصت در صدی برای تغییر قانون اساسی، دست دولت اردوغان برای مداخله بیش تر در امور سوریه تا حدودی بسته است. البته بیش از این هم به سبب حضور فعال هواداران حزب کارگران کردستان در مرزهای جنوبی و مخالفت احزاب رقیب پارلمانی و توده مردم با مداخله نظامی مستقیم در سوریه در تنگنا قرار داشت و با نتایج این انتخابات، این تنگنا، تشدید شده است.

اگر چه ترکیه از یک دموکراسی پارلمانی نیم بند برخوردار است اما اقلیت بیست در صدی جمعیت کرد و سایر اقلیت های قومی و مذهبی این کشور در طی نزدیک به یک سده که از بنیانگذاری ترکیه کنونی می گذرد از ابتدائی ترین حقوق خود که سخن گفتن به زبان مادری و یا مشارکت در سرنوشت خود باشد محروم مانده اند و اینک شرایطی فراهم آمده که جامعه متحول ترکیه دموکراتیزه شود و اقلیت های ملی، قومی و مذهبی به حقوق برابر خود نائل آیند.

اردوغان و اسلام گرایان ترکیه یا باید به نتیجه انتخابات تن دهند و با پرهیز از مداخله در امور سوریه و دیگر کشورهای بحران زای منطقه، راه را برای حل مسالمت آمیز مساله کردستان در ترکیه باز گذارند و به یک نظام سکولار دموکراتیک تن در دهند و یا مانند اسلام گرایان مصر، شرایط را بار دیگر برای مداخله نظامیان هموار سازند.

اردوغان که پس از بهار عربی، با تظاهرات میدان تقسیم دست به گریبان بود و به سبب فساد مالی تحت فشار شدیدی قرار داشت، از بیم تشدید جنگ داخلی به آتش بس موقت با کردها تن داد، اما چه در جریان جنگ داخلی سوریه با یاری رسانیدن به داعش و معامله ی پایاپای سلاح و نفت، چه در جریان جنگ در کوبانی که کوبانی ها را مثل داعشی ها تروریست می خواند و مانع یاری رساندن به آنان می شد و چه در جریان آوازه گری های انتخاباتی که مدعی می شد در ترکیه مساله کرد وجود ندارد، نشان می داد که در تلاش است تا با کسب پشتوانه پارلمانی برای تغییر قانون اساسی دستش برای سرکوب کردها باز باشد و نه حل مشکل آنان و سایر اقلیت های قومی و ملی و گروه های تحت ستم یا مورد تبعیض اجتماعی، و اگر به این سیاست ادامه دهد، تداوم جنگ های خونین سی ساله گذشته که چهل هزار قربانی و ویرانی سه هزار روستا را با خود داشته است، در شرایط بحرانی کنونی محتمل ترین چشم انداز خواهد بود!

۲ - عربستان

در پی مرگ ملک عبدالله و جلوس ملک سلمان، عربستان سیاست تهاجمی و گستاخانه ای را در پیش گرفته است. این کشور که در سال گذشته بیش از هشتاد میلیارد دلار برای امور نظامی هزینه نموده، بر میزان کمک های مالی و نظامی خود بر مخالفان اسد افزوده و با بمباران های مداوم صنعا، تعز و عدن، به بهانه مبارزه با جریان حوثی که بر یمن استیلا یافته است به ویرانی این کشور می پردازد. زیرا هم از قدرت یافتن یک دولت ایدئولوژیک شیعی در کنار مرزهای خود وحشت دارد و هم از آینده یمن، کشوری با بیست و چهار میلیون جمعیت در خط زیر فقر با رشد بالای سه درصد و بیم و سرازیر شدن مازاد جمعیت این کشور به عربستان که هم اکنون سه و نیم میلیون کارگر مهاجر دارد.

عربستان اگر چه بر دوستی دیرینه و هم پیمانی خود با آمریکا پای بندی نشان می دهد، اما از آن جا که دشمن ایدئولوژیک و رقیب اصلی خود را جمهوری اسلامی می داند، پیش شرط همکاری در مبارزه با داعش را مشروط به مهار جمهوری اسلامی ایران نموده، خواهان ادامه تحریم مالی- اقتصادی این کشور و خودداری آمریکا از اجرای توافق هسته ای و نزدیکی با آن شده است. به بیان روشن تر این عربستان است که هزینه جنگی و مالی داعش را تامین می کند و همان طور که در طی سالیان جنگ داخلی در لبنان، گروه های رقیب را پوشش مالی و تسلیحاتی می داد اینک مخالفان دولت مرکزی عراق و سوریه را پوشش مالی و نظامی می دهد.

البته عربستان که اقلیت در خور توجهی از شیعیان را در درون مرزهای خود دارد، آن هم در منطقه نفت خیز و سرشار از نفت و گاز صادراتی، از قدرت گرفتن یک جریان شیعی در مرزهای غربی خود سخت به وحشت افتاده و تلاش دارد جنگ جویان حوثی را که در طی دو دهه گذشته با دولت یمن درگیری های خونینی داشته اند به پای جمهوری اسلامی ایران بنویسد. اگر چه تردیدی در ادامه کمک های جمهوری اسلامی به حوثی ها وجود ندارد اما بستر عروج حوثی ها را عربستان فراهم آورده، که در تمام درگیری های هفت دهه گذشته یمن، در پشت ارتجاعی ترین جریان های جنگ داخلی یمن جبهه گرفته و طی سال ها از دیکتاتوری عبدالله صالح پشتیبانی می نمود تا جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی را با

قوای نظامی از پای در آورد. روزنامه های عربستان با پخش عکسی از دیدار حسین ال حوثی بنیان گذار جنبش ال حوثی با سید علی خامنه ای که در سال دوهزار و چهار بر اثر بمباران سعودی ها کشته شد سعی میکنند جنایات جنگی خود در یمن را تحت لوای مقابله با نفوذ رژیم ایران توجیه کنند و امپریالیستها نیز تا کنون از این سیاست عربستان حمایت کرده اند.

۳ - ایران

کاهش کمک های آمریکا و اروپا، نیازمند کمک های سخاوتمندانه رژیم سعودی است و به ناچار باید با سعودی ها، بیش از گذشته کنار بیاید. بدین ترتیب در حالی که در درون مرزهای خود سخت با بنیادگرایان اسلامی در افتاده است در خارج از مرزهای خود در برابر پشتیبانی عربستان و دیگر شیوخ منطقه خلیج فارس از بنیادگرایان اسلامی در لیبی، سوریه و عراق سکوت اختیار نماید و یا جنگ سعودی ها با یمن و بمباران های بی هدف شهرهای این کشور را تانید کند. دولت مصر جدای از تروریست های درون مرزی با تروریستی برون مرزی هم دست و پنجه نرم می کند، تروریست های لیبیایی از ناحیه غرب کشور و تروریست های نیمه مصری، نیمه فلسطینی در صحرائ سینا، که دولت مصر را ناچار ساخته است تنها گذرگاه مردم در محاصره اسرائیل غزه را هم بر روی آنان ببندد و بحران اقتصادی غزه را وخیم تر سازد.

بر مبنای داده های فوق درباره بحران خاورمیانه ، ما معتقدیم که :

۱ - از آن جا که یک پای اساسی بحران و جنگ داخلی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، مداخله خارجی است، ما هر گونه مداخله کشورهای امپریالیستی و قدرت های منطقه را در امور کشورهای بحرانی خاورمیانه و شمال آفریقا محکوم نموده، خواهان خروج بی قید و شرط همه نیروهای خارجی و قطع کمک های نظامی و لجستیکی به طرفین درگیر در جنگ هستیم.

۲ - چاره اساسی بحران موجود در همه کشورهای بحرانی، حل دموکراتیک بحران ها و ناپسامانی های داخلی است.

پذیرش حق تعیین سرنوشت برای اقلیت های ملی و قومی، پذیرش حقوق بدون تبعیض شهروندی برای همه شهروندان، پذیرش آزادی های بی قید و شرط سیاسی، برابری همه شهروندان از سکولار تا مذهبی در بیان عقاید خود، جدائی کامل دین و دولت، برابری کامل پیروان همه ادیان و مذاهب ، برابری کامل زنان و مردان ، تامین عدالت اجتماعی و پایان دادن به نابرابریهای طبقاتی

۳ - از آن جا که بحران موجود خاورمیانه نمی تواند در مرزهای کنونی محبوس بماند و بیم سرایت آن به کشورهای همسایه محتمل است، حل مساله کردستان در هر چهار کشور، ایران، ترکیه، عراق و سوریه، میرمیتی دو چندان یافته است. جدای از این که در ایران مساله حق تعیین سرنوشت دیگر اقلیت های ملی ، نیز هم تراز و دوش به دوش مساله کردستان عرض وجود می نماید.

۴ - در مساله یمن به طور اخص که با تشدید مداخله دو رژیم ایران و عربستان، بیم یک رویارویی نظامی بین آنها می تواند محتمل باشد، ما ضمن افشای سیاست های تا کنونی این دو رژیم ، مخالفت شدید خویش را با هر نوع درگیری نظامی و ماجراجویی جنگی اعلام می کنیم و در صورت بروز جنگ بین آن ها، هر دو جانب جنگ، کلیت جنگ و ادامه جنگ را محکوم می کنیم.

5- بحران تمام عیار خاورمیانه بار دیگر نشان داده است که نه امپریالیستها، نه سازمان ملل ، نه اسلام گرایان ، نه دولتهای مرتجع منطقه و نه هیچ نیروی دست راستی دیگر قادر به

ایران به عنوان یک کشور درگیر در جنگ داخلی عراق، سوریه، لبنان و یمن، بر اثر اعمال تحریم های اقتصادی ده ساله و کاهش بهای نفت، سخت در تنگنای مالی و اقتصادی قرار دارد و سران رژیم به توده های به ستوه آمده وعده بهبود اوضاع را می دهند و وانمود می کنند با امضای توافقنامه وین و حل مساله غنی سازی اورانیوم، تحریم های اقتصادی برداشته خواهد شد و اقتصاد زوال یافته سر و سامانی می یابد، اما اگر سطح تحریم ها هم کاهش یابد، نیازمند زمان است تا اقتصاد کشور تکانی بخورد . بگذریم که بخش اعظم فقر و فلاکت موجود ناشی از عملکرد نظام سرمایه داری ایران و سیاستهای خانمان برانداز 37 ساله رژیم اسلامی است و با رفع تحریم ها ، به بهیچوجه بحران و فقر و بیکاری از میان نخواهد رفت . و بر خلاف رویا پردازی برخی برجیده شدن تحریم ها ، کشور ما را به " بهشت " تبدیل نمی کند .

از این روی، جمهوری اسلامی به نحوی همه جانبه خود را در مسائل منطقه ای درگیر ساخته تا یک بار دیگر با دمیدن بر شیبور جنگ، بر مبارزه طبقاتی سرپوش نهاده، جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان، جنبش آزادی خواهی توده ها، برابری طلبی زنان و مبارزه جونی ملیت های تحت ستم را تحت شعاع قرار دهد.

۴ - مصر

با آغاز بهار عربی در فوریه دو هزار و یازده، مردم مصر طی تظاهراتی که از جانب روشنفکران و نیروهای سکولار جامعه و عمدتاً جوانان هدایت می شد به دیکتاتوری سی ساله نظامیان به رهبری حسنی مبارک پایان دادند اما در طی چند ماه پس از پیروزی، حزب اخوان المسلمین با تکیه بر نیروهای سنتی و بسیج مذهبی، میدان دار شد و محمد مرسی بر خلاف وعده های انتخاباتی، با گزینش شیوه های بنیاد گرایی اسلامی به سرکوب دگراندیشان پرداخت و همین مساله به نظامیان فرصت داد تا با بهره برداری از اعتراضات توده ای ، با کنار گذاشتن مرسی و اسلام گرایان از عرصه سیاست کشور، بار دیگر به قبضه قدرت بپردازند.

پس از برکناری مرسی، روی آوردن فعالان اخوان المسلمین به اقدامات تروریستی، زمینه را برای دخالت هر چه بیش تر نظامیان فراهم آورد تا به بهانه مبارزه با تروریسم، نیروهای لانیک و سکولار و چپ جامعه را همانند دوران مبارک و سادات از فعالیت های سیاسی باز دارند.

اگر چه رژیم نظامی مصر با پیمان صلح یک جانبه سادات با اسرائیل و پرهیز از درگیری نظامی با این کشور، در سه دهه گذشته، نقش چندانی در درگیری های خاورمیانه ایفا ننموده، اما به عنوان بزرگ ترین کشور عربی و عامل ثبات و اقتدار در اتحادیه عرب، این جا و آن جا توانسته است آتش جنگ را خاموش سازد و یا با میانجی گری های خود به حل و فصل قضایا بپردازد و اینک، در شرایط کنونی، که خود از یک سوی در درون مرزهایش با تشدید عملیات تروریستی اسلام گرایان دست به گریبان است و از سونی دیگر، با توجه به

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

سایت ساده سازمان ویژه اینترنت کم

سرعت و برای ایران :

<http://rahekaregar.com/index1.php>

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو - تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@barabar.tv

تلفن 49 - 511- 2617492

علیه ستم جنسیتی

www.asj-iran.com

راه کارگر خبری

www.rahekaregarnews.com

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تنوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوئد)

<http://radiohambastegi.net>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .

تأمین امنیت ، صلح ، آزادی ، مدنیت ، عدالت و برابری برای مردم جنگ زده و فلاکت زده این منطقه نیستند . تنها یک بدیل سوم مبتنی بر سکولاریسم ، آزادی ، استقلال ، عدالت اجتماعی و خود حکومتی دموکراتیک کارگران و زحمتکشان با چشم اندازی سوسیالیستی است که میتواند مردم منطقه را از باتلاقی که در آن گرفتار آمده اند رهایی بخشد .

ضمیمه سند - قطعنامه در باره بحران پناهنده گی

۱ - بحران خاورمیانه به نوبه خود، بحران پناهنده گی را به نحو بی سابقه ای افزایش داده است زیرا بر اثر تداوم جنگ چهار ساله در سوریه و نبود چشم اندازی بر پایان جنگ، بیش از هشت میلیون نفر از مردم این کشور به همسایه گان پناه برده اند و در بدترین شرایط ممکن به سر می برند. آنانی هم که در کشور باقی مانده اند وضعیت بهتری ندارند و زیر بمباران های مداوم ارتش و آتش توپخانه داعش و دیگر جریان ها، دست به گریبان مرگ و نابودی هستند و هر آن بیم آن دارند که از هستی ساقط شوند و یا هست و نیست خود را از دست بدهند و اگر از کشور نگریخته اند، یا نمی گریزند بدان سبب است که چشم انداز بهتری در پیش روی ندارند، همه جانبه در محاصره آتش جناح های درگیر جنگ اند و تسلیم شرایط شده اند.

۲ - سرنوشت میلیون ها آواره لیبیایی، یمنی، فلسطینی و عراقی هم به همین منوال است و به همین سبب انبوهی از آواره گان بر هست و نیست خود چوب حراج می زنند، خود را به کشور آشفته لیبی می رسانند و به همراه پناه جویان آفریقایی خود را به باندهای قاچاقچی می سپارند تا آن ها را به ساحل امن کشورهای اروپائی برسانند.

۳ - باندهای مافیایی همه جا حاضر هم بدون توجه به خطر غرق شدن پناه جویان آنها را سوار بر قایق هائی که با کم ترین توفان غرق خواهند شد، روانه دریا می سازند و اگر ناوگان های دریائی کشورهای اروپائی به یاری آنان نشتابند غرق می شوند و همین مساله، کشورهای اروپائی را از دو جانب مساله دار ساخته است، هم به سبب بی اعتنائی به سرنوشت دردناک انبوهی از پناه جویان که خوراک ماهی ها می شوند و هم به سبب انبوه پناه جویان و نحوه تقسیم آنان!

۴ - در مساله پناه جویان، ما از حقوق دموکراتیک و انسانی همه پناه جویان بی قید و شرط دفاع می کنیم و سیاست پناه جو ستیزی کشورهای اروپائی را که به جریان های فاشیستی امکان بروز خود نمائی داده است محکوم می نمایم. هر گونه تعلل در نجات پناه جویان در آب های مدیترانه، یا دریای سرخ و اقیانوس هند را محکوم و دولت های منطقه را مسئول جان پناه جویان دانسته، تلفات جانی پناه جویان را جنایت ضد بشری کشورهای مقصد پناه جویان می دانیم .



تصویری از موقعیت زیست محیطی در ایران

علی دماوندی

دهها میلیون نفر از مردمان ایران تحت تاثیر بحران زیست محیطی وحشتناکی قرار گرفته اند که در تاریخ ایران بی نظیر است. گزارشات انتشار یافته از اقصی نقاط کشور، تصویر بحرانی بزرگ را در مقابل ما میگذراید. تصویری که ثانیه ها و دقیقه های زندگی مردمان ایران و منطقه را در مقابل چشمان ما میآورد، تصویر طبیعت بی جان، تصویر بی آبی و خشکسالی، سونامی نمک، گردوغبار و ریزگردهای روزانه، بیابانهای هر دم فزاینده، آلودگی هوا، آلودگی آب، نابودی طبیعت، روستاها و شهرهای خالی از سکنه، مهاجرتها بزرگ و حاشیه های گسترده در کنار شهرهای بزرگ و... این تصویر پیامد فاجعه ای است که در حال وقوع است و سرعت تخریبش مدام در حال افزایش. بی شک اگر این روند متوقف نشود مردمان ایران و منطقه ما باید برای بحرانی بزرگتر خود را آماده کنند.

روزی نیست که در خبرها و گزارشات نخوانیم:

چشمه های هزاران ساله طاق بستان به یکباره خشکید؛ کشکان، خروشان ترین رودخانه لرستان خشکید، دریاچه بختگان کاملاً خشک شده و به دنبال آن تعدادی از فلامینگوها و جوجه هایشان در نمکزارهای بختگان فرورفته و تلف شدند؛ تالاب جازموریان به کانون ریزگرد و آلودگی های محیط زیستی تبدیل شده است؛ خشکی کامل هامون و بیابانی به نام سیستان؛ خشک شدن پریشان و ۴۵ تالاب دیگر کشور؛ سونامی نمک ارومیه و خشکی رودخانه ها و سدهای تهی شده از آب، خشک شدن تالاب های ایران.

گزارشات دیگر حکایت دارد که: دریای خزر در آلودگی غرق می شود. وجود آلاینده های نفتی، صنعتی، شیمیایی و فاضلاب های خانگی، دریای خزر را با فاجعه ای جبران ناپذیر مواجه کرده است که این مسئله باعث بر هم خوردن سیستم اکولوژیک آن می شود. متأسفانه سالانه بیش از یک میلیارد و ۱۰۰ میلیون مترمکعب فاضلاب از رودخانه ها سررازی خزر می شود که این مسئله باعث کاهش اکسیژن آب و در نتیجه نابودی بسیاری از آبزیان می شود، ژرف ترین بخش این دریا در امتداد ۷۶۰ کیلومتری سواحل ایران گزارش شده و ۱۱۴ گونه، ۶۳ زیرگونه و ۱۴ نژاد از کمیاب ترین ماهیان جهان را دارد و متأسفانه خاویار که نگین خزر است در حال کاهش و نابودی است.

درشش ماهه اول سال کشور در گرد و غبار است و در شش ماهه دوم آلودگی هوا گریبان مردم را گرفته و سالانه نزدیک به پنج هزار نفر جان خود را بخاطر آلودگی هوا از دست میدهند. تهران، اهواز و اصفهان از جمله ده شهر آلوده جهان هستند. آلودگی هوا و ریزگردها بطور جدی ۲۳ استان کشور را تحت تاثیر قرار میدهد. آلودگی هوا هم دو جنبه دارد؛ یکی آلودگی ناشی از فعالیت های خودروها و منابع ساکن مثل نیروگاه ها و صنایع که شهرهای بزرگ را در بر میگیرد و دیگری هم گرد و غبار است که اینک از غرب و جنوب غرب و از شرق ریزگردها بخاطر خشک شدن دریاچه ها و تالاب ها، نابودی جنگلها و مراتع و گسترش بیابانها بصورتی روزانه زندگی مردمان را تحت تاثیر خود گذارده است. در شهرهای بزرگ آلودگی هوا بر حدود ۳۵ تا ۴۰ میلیون نفر تاثیر میگذارد. گرد و غبار هم همینطور است و جمعیت بسیار زیادی از کشورمان به خصوص در استانهای جنوبی و غربی و جنوب شرقی ایران را تحت تاثیر قرار میدهد.

منابع آب شهر تهران نیز از وضعیت خوبی برخوردار نیست، شبکه فاضلاب تهران در شرایط مطلوبی قرار ندارد و این شهر جزو ۱۰ شهر آخر دنیا از لحاظ سیستم فاضلاب است. تهران از جمله ۱۶ شهر پرتراکم جهان است که ۲۰ درصد اقتصاد کشور در آن متمرکز شده و ۴۰ درصد صنایع شهر تهران فاقد سیستم فاضلاب و پساب است.

دیگر همگان پذیرفته اند که کشور با چالش آب بطور جدی مواجه است. و این در حالیست که تنها شش درصد آب صرف زندگی مردمان ایران است و اساساً ۹۲ درصد از آب شیرین کشور صرف کشاورزی و دودرصد صرف صنعت میشود. الگوهای کشت های غلط و احداث هزاران چاه و صدها سد در سه دهه گذشته باعث شده که سفره های زیر زمینی صدمات غیرقابل جبرانی ببینند و این بحران را در ابعادی بدین دهشتناکی بوجود آورند. علاوه بر آن مساله دیگر آلودگی آب است یعنی علاوه بر اینکه تالابها در حال خشک شدن است، منابع آب موجود هم از جمله سفره های آب زیرزمینی و رودخانه ها بسیار آلوده اند. درکنار اینها تنوع زیستی گیاهی و جانوری بین ده تا هزار برابر بیشتر از سرعت طبیعی خودش در حال از بین رفتن است. در ایران این روند جزو روندهای شتابانیست که دلیل آن خشکسالی، رشد زیاد جمعیت، مداخلات بسیار گسترده در زیستگاهها از جمله راهها، ساختمان و تخریب و... است. به اینها میتوان به الگوهای مصرف انرژی در ابعاد بزرگ اشاره کرد که خود منشا بسیاری از آلودگی ها و گازهای گلخانه ای است. بر اساس شاخص های جهانی محیط زیست، عملکرد زیست ایران در سالهای گذشته ۶۳ پله سقوط کرده است. ایران سه برابر ظرفیت زیستی خود از منابع محیط زیستی برداشت میکند.

خشک شدن دریاچه ارومیه، از بین رفتن جنگلها، خشک شدن زاینده رود، بحران رود کارون، وضعیت ناگوار اقلیم خوزستان به ویژه آب و هوای اهواز و برخی استانهای مرزی و غربی کشور همچون ایلام، بحران دریاچه هامون، آلودگی مرگبار هوای تهران، اصفهان، اراک و اهواز و سنج و دیگر شهرهای بزرگ باعث شده که هر تأخیری در مبارزه با بحران زیست محیطی زیانهای جبران ناپذیر و ماندگار بر پیکر سرزمینمان و زندگی مردمان ایران بر جای میگذارد. بحث بر سر آنست که بلحاظ فوری بودن و تاثیر مستقیم این عوارض بر کیفیت زندگی، طول عمر و سلامت دهها میلیون نفر انسان، اقدامات فوری و منطقه ای و جهانی امری حیاتی است.

به همه این موارد میتوان به جنگ در منطقه خاورمیانه، جنگ در افغانستان، عراق و سوریه و... و پیش از آن به جنگ هشت ساله ایران و عراق، جنگ خلیج و اشغال افغانستان و عراق اشاره کرد. جنگی که نقطه عطفی در گسترش ابعاد میلیتاریزه شدن منطقه و نابودی زیستگاههای طبیعی و انسانی بود. جنگ خلیج، اولین جنگی بود که می-توان رنج جانوران مصدوم را با چشم خود دید و لمس کرد تعداد تلفات این جنگ بشمار بود از جمله هزاران پرنده-ی دریایی، پرندگان مهاجر، چهارپایان و حیوانات اهلی، و آبی-ها که هیچ نقشی در این نزاع و درگیری نداشتند. در این بین صدها هزار جانور مصدوم شدند و میلیونها پرنده-ی مهاجر در معرض خطر قرار گرفتند ابعاد این کشتار را میتوان يك «تراژدی غم انگیز» نامید. بمب-ها، مین-ها، راکت-ها و گلوله-هایی که بعد از آتش بس در منطقه پراکنده بودند از جمله بمب-های خوشه-ای که باعث تلفات و صدمات در چهارپایان و جانوران اهلی مانند اسب و شتر حیات وحش شدند. حرکت تانکها، نفربرها، ادوات جنگی با چرخهای بزرگشان در حین عبور از زیستگاههای بیابانی باعث تخریب شده و طوفان-های شن شدیدی را باعث شدند که بر جانداران این منطقه تاثیر گذار بود. ورود نفت به خلیج و تلف شدن دهها هزار پرنده، تهدید لاک پشت-ها و پستانداران دریایی و احتمالاً تلفات و آسیبهایی که پرندگان مهاجری که از این منطقه عبور می-کردند متحمل شدند. دودهای سمی ناشی از سوختن نفت که مشکلات خونی، سیستم تنفسی و بیماری-ای سیتسم ایمنی برای پرندگان مهاجر، پستانداران دریایی و در کل جانداران و حتی انسان ایجاد کرد. منهدم شدن حوضچه های نفتی کویت و آلودگی خاکهای منطقه و ورود نفت به دریا خود عاملی مخرب برای آینده این منطقه بود.

جنگ خلیج نقطه عطفی بود که میتوانست يك حساسیت عمومی و بین المللی در مورد محیط زیست ایجاد کند و

تلاشهایی بین المللی برای حفاظت از طبیعت و انسان و حیوان در این زمینه صورت بگیرد.

میتوان به این وضعیت به جنگ آشکار و پنهان کارتل‌های نفت و گاز هم اشاره کرد. جنگی با طبیعت، جنگی برای بالابردن سود بیشتر و استخراج منابع گازی و نفتی در زمین و دریا، با عملیاتی بزرگ و رقابت‌های منطقه‌ای دولتها و کارتل‌های نفتی. اشاره‌ای کوتاه به وضعیت هورالعظیم میتواند تا حدی روشن‌گر این جنگ با طبیعت باشد. هورالعظیم، بزرگ‌ترین تالاب استان خوزستان و یکی از بزرگ‌ترین تالاب‌های ایران است. مساحت این تالاب تا جایی که در ایران قرار دارد 2 درصد مساحت کل استان خوزستان است و این البته یک سوم کل تالاب است و دو سوم آن در عراق واقع است. میدان نفتی آزادگان که پس از میدان نفتی غوار در عربستان و میدان نفتی برفان در کویت سومین میدان نفتی بزرگ جهان است در زیر این تالاب قرار گرفته است. از زمان رژیم شاه برنامه‌هایی برای خشک کردن این تالاب جهت دسترسی به منابع نفتی زیر آن در دست اجرا بود اما بعد از جنگ ایران و عراق این امر شتابی فراوان گرفت و از سال 1376 به بعد استخراج نفت آن آغاز شد و در 1389 شرکت ملی نفت چین مقاطعه کار اصلی این پروژه بزرگ گردید. خشک کردن این تالاب مرز آبی میان ایران و عراق را به خشکی تبدیل کرد و به جای زیست بوم آبریان و پوشش گیاهی در این منطقه تنها دکل‌های حفر چاه نفت است که به چشم می‌خورد. نتیجه این کار به صورت ساده از قول مردم منطقه چنین است «آنچه ما در طول این هشت سال دیده‌ایم، مؤید این موضوع است که شرکت نفت جلوی وارد شدن آب به هور را می‌گیرد و از سوی دیگر آب را از سمت عراق از هور خارج می‌کند تا کار برای خشک کردن هور و استخراج نفت هموار شود. با این کار تالاب خشک می‌شود و آنچه باقی می‌ماند، خاکی است که با گرم شدن هوا و ورزش باد در هوای منطقه پخش می‌شود. به حدی که در تابستان‌ها به زحمت می‌توان یک متر جلوتر را دید.» طبق گزارش‌ها فعالیت شرکت نفت ایران و همچنین شرکت ملی نفت چین تا کنون بر قسمت شمالی این تالاب خشک شده متمرکز است و در این منطقه 59 حلقه چاه نفت در حال فعالیت هستند و این بدین معنی است که کار تولید نفت تازه آغاز شده است. یکی از کارشناسان شرکت ملی نفت ایران که نخواست نامش فاش شود در مصاحبه‌ای می‌گوید: «از آنجا که میدان نفتی کاملاً داخل هور واقع شده و عمق آب تالاب در عمیق‌ترین نقاط به چهار متر هم نمی‌رسد، از لحاظ مالی مقرون به صرفه نیست که بخواهیم برای استخراج نفت دکل نصب کنیم. اقتصادی‌ترین کار همین خشک کردن است که البته می‌توانیم در صورت اعلام نیاز سازمان حفاظت محیط زیست پس از خشک کردن آب تالاب با هزینه خودمان اقدام به مالچ پاشی زمین‌های اطراف کنیم.» البته این کاملاً بر خلاف تاریخ فعالیت شرکت ملی نفت ایران در این منطقه است یک نگاه به تصویر ماهواره‌ای که در ادامه آمده است نشان می‌دهد که نه فقط دولت سرمایه‌داری ایران بلکه دولت عراق نیز در خشک کردن این تالاب بزرگ با هدف دسترسی به منابع نفتی با هزینه کم عمل کرده است و تا سال 2000 جز بخش بسیار کوچکی از این تالاب بزرگ ایران و عراق باقی نمانده بود..

در راستای استخراج و صادرات نفت و گاز در دریا و تأثیرات بر محیط زیست، میتوان به آلودگی‌های دریای خزر و خلیج فارس و دریای عمان اشاره کرد. اثر زیست محیطی نفت در دریاها به صورت آثار کوتاه مدت و دراز مدت است، آثار کوتاه مدت شامل به کاهش در انتقال نور خورشید به اعماق پایین‌تر، کاهش در میزان اکسیژن حل شده و خفگی آبریان است. آثار دراز مدت آن شامل سمی بودن، اثر روی پلانکتون‌های دریایی، باکتری‌های دریایی موجودات بنتیک کف دریا، ماهیان پرندگان دریایی، گیاهان آبرزی و جنگلهای حراست. همچنین لکه‌های نفتی اثرات زیادی روی سواحل، بسترهای نرم دریا و پهنه‌ی جزر و مدی می‌گذارد. همچنین لکه‌های نفتی اثرات زیادی روی سواحل، بسترهای نرم دریا و پهنه‌ی جزر و

مدی می‌گذارد. نفت و لکه‌های نفتی به عنوان آلاینده‌های محیط زیست مطرح می‌باشند. منابع آلودگی نفت به دلیل عملیات نفت کش‌ها، تعمیر و سرویس کشتی‌ها یا جنگ و آتش سوزی چاه‌ها و لوله‌های نفتی است. به دلیل سیال بودن محیط آبی و دیگر عوامل تأثیر گذار پاکسازی محیط‌های آلوده شده بسیار سخت و مستلزم صرف هزینه‌های سنگین است.

گزارش نمونه‌هایی از این دست فراوان است، بعنوان نمونه میتوان به خشک شدن دریاچه هامون که به یک معضل منطقه‌ای تبدیل شده، اشاره داشت. مسائل زیست محیطی ناشی از خشکسالی در منطقه سیستان به فقر گسترده، شیوع بیماری‌های تنفسی، آسیب‌های مختلف محیطی و همچنین مهاجرت دامن زده است. آخرین تحقیقات نشان می‌دهند خشک شدن دریاچه هامون و به تبع آن کاهش رطوبت و تغییر پوشش گیاهی منطقه، آسیب پذیری خاک دشت سیستان را به میزان نگران کننده‌ای افزایش داده است. افزایش آسیب‌پذیری خاک به این معناست که با پایین آمدن میزان رطوبت در آن با کمترین سرعت باد، دانه‌های از هم پاشیده شده خاک به حرکت در می‌آیند بطوریکه در اغلب روزهای سال، شن‌های روان در هوای این منطقه معلق است. به این ترتیب در دشت سیستان بادهایی با سرعت ۲۵ کیلومتر در ساعت که بیش از ۲۰۰ روز در سال می‌وزند قادر به تولید طوفان‌های ریزگرد و شن هستند. خشکی دریاچه هامون در سیستان به فقر، مهاجرت و مشکلات زیست محیطی فراوان دامن زده است.

همگان شاهدند که خشکی دریاچه ارومیه چه عوارض وحشتناکی ببار آورده است. از اولین عوارض ناشی از خشکی این دریاچه میتوان به مهاجرت 7 میلیون نفر در نتیجه توفانهای نمک، بیابان زایی و گسترش ماسه‌ها اشاره کرد. نهاد احیای این دریاچه اعلام کرده است که در حال حاضر کشاورزی حاشیه شرقی و شمال غربی دریاچه ارومیه معوق شده و ریزگردهای نمک، زندگی مردم را از لحاظ بهداشتی و سلامتی در معرض خطر قرار داده است و سرطان پوست در حیوان و انسان بیش از ۲۰ برابر شده است. در اینجا نیز میزان آلودگی هوا به 35 برابر استاندارد جهانی رسیده و طوفان‌های شن فاجعه می‌آفرینند.

نکته مورد تأکید این است که این روند نابودی زیست محیطی ما را در مسیر خطرناکی قرار داده است. روند کالا شدن آب سالهاست که آغاز شده است. اینک ما در مرحله‌ای قرار گرفته‌ایم که هوا نیز کالایی میشود. هوایی که همه انسان‌ها و موجودات زنده اعم از گیاهی و حیوانی طی میلیون‌ها سال تنفس نموده‌اند و انسان در مدت عمر کوتاه خود بدون پرداخت هزینه‌ای یا تحمل دلهره‌ای آن را استنشاق کرده است اکنون دیگر همه چیزش زیر فشار پروسه سودجویی سرمایه‌است. سرمایه‌های اجزاء و عناصر هوا را به کالاهای مورد خرید و فروش مبدل ساخته است و این روند با پیشرفت سرمایه در حوزه‌های ظریف تر تولید کالایی نظیر تولید ابزارهای الکترونیکی تولید، ابزارهای نجومی، تولید دارو، تولیدات نفت و مشتقات آن، تولیدات شیمیایی و پتروشیمی، گسترش سریعتری می‌یابد. سرمایه در روند تولید کالایی خود نه تنها اجزاء هوا را به کالا تبدیل می‌کند بلکه در روند خود تمامی ضایعات، باقی مانده‌های تولیدی و سموم خود را بصورت آلاینده‌های هوایی بدون هیچ هزینه‌ای به فضا می‌فرستد و به این ترتیب مانند آن چه بر سر آب و زمین می‌آورد مبالغ هنگفتی را هزینه می‌کند. نور، آب و هوای تازه، که حیاتی‌ترین مایحتاج انسانند دیگر پدیده‌های طبیعی در دسترس بشر نیستند. همه آنها حول محور سوددهی سرمایه می‌چرخند و هر میزان دسترسی مردمان به آنها یا سالم بودن و نبودن آنها تابع اراده سرمایه‌است. روزانه پیامدهای فاجعه‌بار این پدیده زندگی دهها میلیون نفر از مردمان را تحت تأثیر قرار میدهد. بادهای توأم با ذرات خاک‌های این منطقه و آلودگی‌های عمومی ناشی از دود و ذرات کارخانجات، ترافیک، فلزات سنگین و آلودگی‌های نفتی ناشی از استخراج نفت باعث هر از چند گاهی توقف جریان زندگی مردم در بخشهای مختلف کشور خصوصاً در خوزستان

شده است. مدتهاست که اهواز، تهران، سنندج و کرمانشاه در میان آلوده ترین شهرهای دنیا قرار دارند. در دیماه سال 1391 ساکنان پایتخت در 10 سال گذشته تنها هر سال 200 روز از هوای پاک برخوردار بوده‌اند و مابقی روزها را در هوای ناسالم و یا در شرایط هشدار و وضع هشدار سپری کرده‌اند. در دی‌ماه سال پیش مشاور وزیر بهداشت حکومت اسلامی اعلام کرد که در طی یک سال 4460 نفر بر اثر آلودگی هوای تهران جان باخته‌اند.

خشکی دریاچه ارومیه به مهاجرت 7 میلیون نفر در نتیجه توفانهای نمک، بیابان زایی و گسترش ماسه‌ها انجامیده است. بنا به گزارشات انتشار یافته نهادهای دولتی، در حال حاضر کشاورزی حاشیه شرقی و شمال غربی دریاچه ارومیه محو شده و ریزگردهای نمک، زندگی مردم را از لحاظ بهداشتی و سلامتی در معرض خطر قرار داده است و سرطان پوست در حیوان و انسان بیش از 30 برابر شده است. این نکته نیز مهم و گفتمانی است که توده‌های مردم سیستان و بلوچستان با اینکه صدها کیلومتر دورتر از خوزستان زندگی می‌کنند از آلودگی هوا و افزایش غلظت گرد و غبار منطقه به شدت می‌نالند. در اینجا نیز میزان آلودگی هوا به 35 برابر استاندارد جهانی رسیده و طوفانهای شن فاجعه می‌آفرینند. گزارشات انعکاس یافته از 18 سال پیش نشان میدهد که آلودگی هوا مداوماً شدید تر میشود و مدت زمان فصل بادهای 120 روزه، حالا به بیش از 150 روز رسیده است.

حکومت اسلامی و سرمایه داران مطلقاً در فکر برنامه ریزی مبارزه با آلودگی هوا، از بین بردن ذخایر سطحی و زیر زمینی آب‌ها نیستند. آلودگی و تخریب هوا، تبدیل شدن پدیده‌های طبیعی هوایی به عوامل خانمان برانداز نتیجه قهری موجودیت و بقای روابط تولیدی سرمایه داری و تبدیل شدن همه چیز به کالا است. چیزی که همه جا، در همه منافذ هستی سرمایه داری، حوزه تولید مواد غذایی، کشاورزی صنعتی، تولید انرژی و سایر حوزه‌های پیش ریز سرمایه مشاهده می‌کنیم. سرمایه با هدف دستیابی به سود انبوه تر دست به کار مسموم کردن توده‌های کارگر توسط آفت کش‌ها، افزوده‌های شیمیایی به غذا، استخراج عظیم نفت و مواد کانی مضر برای انسان و طبیعت زنده، تخریب آب‌ها، آلودگی هوا، افزایش بی حساب گازهای گلخانه‌ای و غیره است. سرمایه در اشکال مختلف و در همه جهان در رقابتی سخت بر سر مواد خام و هر چه کم هزینه کردن این کالاها بسر می‌برد و در هر پهنه‌ای رقابت تا چشم کار می‌کند بشریت را قربانی می‌سازد.

همانطور که در سال گذشته گفتیم این تصویر نشانه آنست که جهان ما و خصوصاً کشور ما در اثر تغییرات سریع زیست محیطی در انتظار یک فاجعه عمومی بسر میرود. در چند دهه گذشته بر تعداد سوانح طبیعی به شدت افزوده شده است. هر چند دلیل این تغییرات زیست محیطی جهانی بوده و میلیونها انسان قربانی مستقیم این تغییرات و نابودی محیط زیست بوده‌اند، اما سیاست‌های رژیم اسلامی در تخریب محیط زیست، مردم ایران و موقعیت زیست محیطی کشور ما را کاملاً در مقابل فاجعه‌های زیست محیطی بیدفاع کرده است. مهمترین علت این تغییرات عظیم محیط زیستی رشد شدید گازهای تهدید کننده محیط زیست، نظیر گاز کربنیک، اکسید ازن و گازمتان و نابودی منابع طبیعی است. شواهد و گزارشات انتشار یافته حاکیست که در مدت زمان کوتاهی حداقل 24 درصد از ساکنان کره زمین دچار کم آبی مزمن خواهند شد و از صحراهای خشک در حال گسترش خواهند گریخت. و این در حالیست که در بخش دیگری از جهان، بسیاری از جزایر و سواحل از سوی طوفان و سیلاب تهدید میشوند. توسعه سرمایه دارانه و رقابت کارفرمایان و سرمایه داران برای کسب سود و سلطه، جهان ما را بسوی بحرانی گسترده پیش میرود. ایالات متحده آمریکا، چین، روسیه، هند، بریتانیا، ژاپن، برزیل و دیگر کشورهای قدرتمند سرمایه داری بزرگترین آسیب‌ها را به محیط زیست زده و می‌زنند.

این وضعیت، ضرورت مقاومت فعالانه‌ی توده‌ای و بین المللی علیه جنایات محیط زیستی سرمایه داری و

امپریالیستی را طلب میکند. این چاشنی است برای ایجاد جنبشی محیط زیستی فرا کشوری و فرافره‌ای و بین المللی. سرمایه جهانی، در کنار سیاست ضد محیط زیستی امپریالیستی که تنها در حرف به حفظ محیط زیست پرداخته و در عمل در خدمت تسلط بر جهان فعالیت میکند، با به کارگیری همه توان و امکاناتش به مانعی در برابر جلوگیری از نابودی محیط زیست تبدیل شده است.

همگان شاهدند که بسیاری از نهادهای بین المللی و نهادهای مربوطه در سازمان ملل در برابر این نابودی، تنها به دادن قطعنامه‌های بی اثر و تصمیمات بروی کاغذ اکتفا کرده‌اند. کشورهای قدرتمند سرمایه داری خصوصاً ایالات متحده آمریکا با ابزارهای سیاسی و اقتصادی مانع از تصمیم گیریهای روشن این نشستها میشوند. همه این ماجرا ثابت میکند که مبارزه برای حفظ محیط زیست میبایست با مبارزه ضد سرمایه داری، ضد امپریالیستی و علیه شرکتها چند ملیتی پیوند خورد. چرا که مبارزه علیه غارتگری امپریالیستی و نابودی محیط زیستی ناشی از غارت منابع طبیعی، پروژه‌های انتقال سوخت فسیلی و صادرات زباله و بخصوص زباله‌های سمی و اتمی، کشت تک محصولی و .. بهم گره خورده‌اند. با توجه به این سیاست‌های ضد محیط زیستی امپریالیستی، جنبش دفاع از محیط زیست جهانی بوجود آمده است و طبقه کارگر و جنبش جهانی چپ باید آنرا تقویت کند. چرا که بحران جهانی محیط زیست، محصول نظام سرمایه داریست و نمیتوان بدون مبارزه علیه سرمایه داری، مبارزه برای حفظ محیط زیست را عمیقاً پیش برد.

در بسیاری از کشورها مقاومت وسیع توده‌ای و رایکال علیه سیاست‌های ویرانگر سرمایه داری صورت گرفته و میگردد. در کشور ما، جنبش بزرگ مقاومت برای دفاع از محیط زیست در بسیاری از نقاط کشور شکل گرفته است. اعتراضات گسترده مردم برای نجات دریاچه ارومیه، تشکیل زنجیرهای انسانی برای نجات کارون، اعتراضات مردمی در دفاع از حق نفس کشیدن و آب سالم در بسیاری از شهرهای ایران، تشکیل دهها و صدها گروه و نهاد غیر دولتی مستقل در دفاع و محافظت از محیط زیست و واکنش آگاهانه بسیاری از مردم در مقابل سیاستهای مخربانه و جنایتکارانه رژیم اسلامی علیه محیط زیست نشان‌های امیدوارکننده‌ایست برای تغییرات بزرگ در صحنه سیاسی ایران. در این میان باید بر نقش زنان در این میان و اهمیت حضور آنان تأکید کرد. زنان در بسیاری از کشورهای جهان در صف مقدم مبارزه برای دفاع از محیط زیست قرار دارند و این قطعا در مورد کشور ما و منطقه ما برای دنیایی عاری از جنگ، عاری از سلاحهای اتمی و شیمیایی و راکتورهای اتمی، منطقه‌ای مهربان با طبیعت و انسان و وحش اهمیت دارد.

به این خاطر میتوان قطعاً گفت که مبارزه برای حفظ محیط زیست به یک خواست عمومی اکثریت مردم ایران تبدیل شده است. خواستی که میتواند به عاملی بسیار برانگیزاننده برای مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شود و میلیونها نفر را در سراسر ایران حول این مبارزه متحد کند. حق زندگی، حق آب و هوای سالم، حق نفس کشیدن در هوای سالم و تمیز و زیستن در طبیعتی سالم و امن؛ حق انسان، حیوان، درخت و طبیعت برای زندگی سالم باید به رسمیت شناخته شود. رژیم اسلامی سرمایه‌دار عامل مستقیم و اصلی تخریب و آلودگی فاجعه بار محیط زیست در ایران است و وجود این رژیم جنایتکار و رژیمهای مستبد و ارتجاعی منطقه، عامل جنگ و تروریسم و حضور و نفوذ امپریالیسم و استعمار نو و تخریب گسترده محیط زیست است. به این لحاظ بدون سرنگونی رژیم اسلامی و مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم و سرمایه داری، مبارزه برای حفظ محیط زیست، نازا و ناکارآمد است. برای حفظ محیط زیست، برای دفاع از آب و خاک و طبیعت و انسان، باید این رژیم تاریک اندیش و قرون وسطایی را سرنگون کرد. این گام آغازین در دفاع از محیط زیست در ایران و منطقه ماست.

مطالبه چیست، راه کار کدام هست؟

لاله حسین پور

مدتی پیش لیست بلند بالایی از مطالبات جنبش زنان و راه کارهای آن را از جانب تعدادی از زنان کنش گر خواندم. هرچند که این لیست درخواست های قشر معینی از زنان کشورمان را بیان کرده و راه تحقق آن ها را نیز روشن کرده بود، اما در واقعیت ناشی از طرز تفکر، ایده آل ها و حتی جایگاه طبقاتی- اجتماعی نویسندگان آن بود.

در این فکر بودم که بیایم و خودم هم به این سئوال پاسخ دهم. برای این کار می بایست ابتدا مشخص می کردم که آیا باید مطالبه خودم و قشری را که به آن تعلق دارم، بگویم یا باید ببینم زنان ایران چه مطالبه ای دارند؟ آیا واقعا در این جایگاه هستیم که بتوانم مطالبات کلیه زنان ایران را در چند درخواست خلاصه کنم؟ آیا باید این مطالبات را ارزیابی کرده و "مهم" ترین و "اصلی" ترین را انتخاب کنم؟ آیا اصلا می دانم که زنان در چهارگوشه کشورمان چه مطالباتی دارند؟

در لیست مورد بحث، مطالباتی چون پیوستن به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض، اجرای قانون، حقوق برابر، رفع تبعیض، حقوق شهروندی، امنیت، اشتغال، مشارکت زنان در سیاست گذاری ها و..... مطرح شده اند. راه کارها نیز اساسا از آگاهی و توان مند شدن زنان، حضور و نقش زنان در نهادهای مدنی، اجرای قانون و..... حکایت می کنند.

اما جای خالی بسیاری از مطالباتی که از جانب اقشار مختلف مطرح می شوند، در این لیست محسوس بود. برای مثال کلمه ای از حجاب اجباری و حق آزادی پوشش به چشم نمی خورد. مطالبه آزادی حضور در ورزشگاه ها نیز ظاهرا برای این دسته از کنش گران اهمیت چندانی ندارد. از محدودیت های مربوط به موسیقی و یا نشر کتاب، محدودیت هایی که در حوزه روزنامه نگاری و آزادی بیان وجود دارد نیز صحبتی نمی شود. گویی این مطالبات وجود خارجی ندارند. آیا قرار بر این بوده، مطالباتی طرح شوند که نه سیخ بسوزد و نه کباب؟ از قبیل توان مندی زنان، مشارکت در سیاست گذاری ها، تفاهم بین قدرت و عرصه عمومی..... یا قرار بر کلی گویی و اعلام درخواست هایی ست که تحقق آن ها موکول به ابدالدهر می شود، مانند: حقوق برابر و انسانی، حقوق شهروندی، امنیت اجتماعی- روانی و.....

کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض از زنان

یکی از مطالباتی که غالبا در رأس لیست های مختلف قرار می گیرد، پیوستن به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض است. بیشتر از 15 سال هست که این مطالبه از جانب برخی کنشگران جنبش زنان مطرح می شود. در این 15 سال چه گذشته که هنوز این اتفاق نیافتاده است؟ دولت ها با خط مشی های مختلف آمدند و رفتند، اما این درخواست هم چنان در رأس لیست باقی مانده است و احتمالا سال ها می گذرند و این مطالبه هم چنان لیست ها را تزیین خواهد کرد. این تصور که با پیوستن به این کنوانسیون قدمی در راه محو تبعیض و از همه مهم تر "هرگونه تبعیض" از زنان برداشته خواهد شد، ناشی از توهم به اصلاح ریشه ای و اساسی این رژیم و قوانین اسلامی است. کلیه ماده ها و بندهای این کنوانسیون در تناقض آشکار با هویت و چهارچوب فکری و قانونی این حکومت قرار دارد. واقعیت این است که جمهوری اسلامی یا هرگز به این کنوانسیون نخواهد پیوست و یا اگر بپیوندد، شرکتی فرمالیته خواهد داشت تا در جامعه جهانی حیثیتی جدید کسب کند.

بباید نگاهی دقیق تر به این کنوانسیون ببینیم. بررسی تک تک بندهای این مصوبه مسلما تخصص حقوقی بیشتری

می طلبد، اما اگر تنها به بررسی تیتراژ آن بسنده کنیم، متوجه می شویم که در مجموعه خود در حد شعار باقی مانده است. تبعیض جنسیتی علیه زنان در پیش رفته ترین کشورهای دنیا نیز با وجود عضویت در این کنوانسیون از بین نرفته است. آیا رفع تبعیض علیه زنان در جوامعی که خود اساسا در چهارچوب تبعیض بنا شده اند و از پیوند تبعیض های مختلف در جامعه تغذیه می کنند، تناقضی آشکار نیست؟ آیا وقتی از رفع هرگونه تبعیض بر زنان سخن گفته می شود، می توان هم چنان تبعیض طبقاتی، نژادی، قومی و غیره را که بر زنان نیز اعمال می شود، حفظ کرد و تنها علیه تبعیض جنسیتی بر زنان مبارزه کرد؟ نه تنها تبعیض جنسیتی از جوامع رخت برنیسته، بلکه انواع و اقسام تبعیض های جدید نیز به سایر تبعیض ها اضافه شده است. از قبیل تبعیض بر اساس گرایش جنسی، زیبایی و "رشتی"، جوانی و پیری، چاقی و لاغرگی و.....

انسان ها، زنان و مردان همه با هم، هم چنان در چنبره تبعیض گرفتارند، چرا که قدرت های حاکم بر کشورهای دنیا بدون این تبعیض ها دیگر حیاتی نخواهند داشت.

چرا درخواست های زنان را از خودشان سئوال نمی کنیم؟

درواقع ما خودمان را به جای زنان ایران قرار می دهیم و تصورات و توهمات و ایده های خودمان را در لیستی بلند بالا به نام آنان و برای آنان می نویسیم. راه کارها را نیز تعیین می کنیم و بعد به نظاره می نشینیم و وقتی حرکتی نمی بینیم، شاک می شویم که چرا مردم بی تفاوت شده اند، چرا سرنوشت خود را به دست نمی گیرند، چرا با کاستی ها نمی جنگند و چرا تلاشی برای بهبود وضعیت شان نمی کنند.

تا زمانی که خود را ولی و قیم سایر زنان می دانیم، آنان را به جرم ناآگاهی تحت انقیاد خود می گیریم و وظیفه هدایت و رهبری و سامان دهی کل زنان را بر عهده خود قرار می دهیم، باید بدانیم که در هم چنان بر همین پاشنه خواهد چرخید و تغییری رخ نخواهد داد. اگر آگاهی زنان در حوزه های مختلف پایین است، بنابراین مشکل را دریافته ایم و راه کار نیز در بیان مشکل نهفته است. لازم نیست راه دوری برویم. اگر هر زنی مشکل خود را بشناسد و با زنانی که مشکل مشترک دارند، جمع شده و در راه حل آن مشکل تلاش کند، بخش بزرگی از راه را رفته ایم.

باید یک بار برای همیشه روشن کنیم که ما نمی توانیم و نباید برای بیش از 35 میلیون زن ایرانی مطالبه و راه کار تعیین کنیم. زنانی که به طبقات و اقشار مختلف تقسیم شده اند، مشاغل و فعالیت های متنوع در جامعه دارند، در شهرستان ها، روستاها و مناطق دورافتاده زندگی می کنند، زبان دیگری دارند و فرهنگ و عرف متفاوتی بر زندگی آنان حاکم است. مشکلات شان از نوع دیگری است.

اما اگر در میان شان هستیم، کافی ست که همان جا بمانیم، رنج و ستم شان را بر دوش خود احساس کنیم و با هم جمع شده و گام های خود را برای رفع شان برداریم. آگاهی و تجربه ای که از این طریق به دست می آید، مدرسه ایست که در نهایت مدرک موفقیت در اختیار جنبش زنان قرار می دهد.

من اما، آزادی می خواهم. آزادی هرچه که تصور می کنیم. آزادی روسری گذاشتن و یا برداشتن. آزادی بلند خندیدن، ترانه خواندن و رقصیدن. آزاد برای هرچه نوشتن و هر چه خواندن، آزادی فکر کردن. راه رفتن در خیابان بدون ترس از اسید، کارکردن در هتل بدون ترس از تجاوز، آزاد از نهمی و امر شدن، آزاد با گرایش جنسی ام، با بهایی بودنم. آزاد برای کافر شدن. آزاد برای فرار از تیغ "خنه"، از چوب شوهر، آزاد برای فریاد کشیدن بر بی عدالتی ها و ظلم ها و تبعیض ها.....

تیر 1394

جشن هسته ای یا ضد هسته ای؟!

شهاب برهان

مردم کارگر و زحمتکش و مزد و حقوق بگیر و بیکار و باز نشسته نخواهد شد. اما همینقدر که فشارهای اضافی تحریم از گرده شان برداشته شود و بهانه تحریم برای خفه کردن مطالبات شان از دست حاکمان گرفته شود، « کاجی به از هیچی » است و در همین حد مردم حق دارند شادمانی کنند .

این توافق، جزئیات اش هر چه باشد، چیزی نیست جز تغییر تعادل و تجدید آرایش نیروهای درگیر، چه در درون خود و چه در روابط فی مابین، برای باز چینی مهره های شطرنج میان خودشان . خام خیالی است اگر فکر کنیم حصول این توافق، پایان درگیری ها و جنگ هاست، و از آن هم ساده لوحانه تر، آغاز حل مشکلات مردم است. توافق دشمنان، ادامه تنش ها و کشمکش ها در سطوح واشکال دیگری است چون مبنای مسائل حل نشده، فقط دعوا به شکل و وسائل پیشین ناممکن شده است .

یقین دارم که مردم ایران از حصول توافق شادمانی بزرگی خواهند کرد، این نه نشانه ی شناخت کارشناسانه ی آن ها از متن توافق و نتایج عملی و اثرات واقعی اش بر زندگی خودشان، بلکه متأثر از میزان استیصال از وضعیت و نیاز به رهایی از این تنگناهاست. حتا این که با کمال تاسف بخش بزرگی از همین مردم در ابراز شادمانی این بار هم تحت شعارهای حکومتی به حرکت در بیایند و ظریف و روحانی را ناجیان خود بپندارند، بسیار تلخ و حتا هولناک، اما قابل فهم است، همچنان که مدتی خاتمی و حتا میرحسین موسوی را چنین پنداشتند. این هم بخشی از واقعیت و تناسب حقیقت و شناخت مردم در کشور ماست .

حکومت ایران به فکر تامین منافع و مصالح مردم ایران نیافتاده و امپریالیست ها از استراتژی خود دست نکشیده اند. نئولیبرالیسم با آرایش و نیروی مضاعفی هجوم تازه نفس خود را از داخل و خارج سازمان می دهد و این توافق، جز در این راستا قابل فهم نیست. گرگ ها بره و معصوم نشده اند. آرایش جنگی خود بر گرد گوسفندان را دارند تغییر می دهند. صلح شان ادامه جنگ شان است بر سر گوسفندان. در این فرجه ی تغییر آرایش نیروها و امتیاز دهی ها و امتیاز گیری ها، پیشروان جنبش کارگری، روشنفکران چپ و سوسیال فمینیست ها اگر بتوانند فرصت ها را تشخیص دهند و از آن ها برای آگاهی دادن به مردم و کمک به سازمان یابی آن ها استفاده کنند، می توان امیدوار بود که جشن ضد هسته ای مردم تنها به جیب تقویت دولت روحانی و در نهایت، رژیم جمهوری اسلامی نخواهد رفت .



چند روز است که وعده ی پایان قطعی مذاکرات هسته ای و حصول توافق را می دهند. مردم ایران هم بی تابانه منتظر اعلام این خبر اند و حتماً برای ابراز شادمانی به خیابان ها خواهند ریخت. خود حکومت هم منتظر چنین واکنشی از سوی مردم است و نیروی انتظامی هم آمادگی برای « جشن هسته ای مردم » را اعلام کرده است. « جشن هسته ای؟! »

شادمانی مردم برای هرچه باشد جشن هسته ای نیست؛ جشن ضد هسته ای است؛ جشن ضد تحریم است. در ایران برای هیچ کس جشن هسته ای وجود ندارد. مفاد دقیق توافقات هر چه باشد، همه ی طرفداران تجهیز اتمی ایران، به عقب نشاندن و مغفون شده اند. از نیروهای سپاه و امنیتی ها و دار و دسته احمدی نژادها و شریعتمداری ها و جنتی ها و احمد خاتمی ها تا خود خامنه ای بازنده ی پروژه ی هسته ای جمهوری اسلامی اند و هر چند برای حفظ ظاهر و برنده جلوه دادن خود، این توافقات را دستاوردی برای رژیم قلمداد کنند که گویا دنیا در برابر جمهوری اسلامی به عقب نشسته است، اما با سرشکستگی باخته اند. آن ها اگر بخواهند به خیابان بریزند، باید برای سینه زنی و زنجیر زنی و عزا داری هسته ای باشد .

مردم ایران در مقیاس عظیم، آنچه از پروژه ی هسته ای رژیم در این هژده سال نصیب بردند، سه چیز بود: تلف شدن صدها میلیارد دلار هزینه از بودجه کشور برای مجهز کردن افعی اسلام سیاسی به دندان اتمی؛ تحریم اقتصادی امپریالیستی با خساراتی چند برابر خسارات جنگ هشت ساله ایران و عراق با گرانی و تنگناهای کمر شکن ناشی از آن؛ و بالاخره، تشدید فشارهای سیاسی - امنیتی روی مطالبات مردم و بخصوص بر مزد و حقوق بگیران، به بهانه ی وجود تحریم. توقف برنامه هسته ای رژیم و برداشته شدن تحریم ها (حال با هر شکل و میزانی که فعلا معلوم نیست) می تواند برای مردمی که اینچنین از پروژه هسته ای رژیم و از تحریم های امپریالیستی آسیب دیده اند، مایه شادمانی باشد، صرفنظر از این که در عمل چه چیزی گیر این آسیب دیدگان اصلی بیاید و این شادمانی مردم تا چه اندازه با انتظاراتی که از این توافقات برای کاهش فشارهای اقتصادی - امنیتی بر خود دارند تناسب داشته یا از روی توهم باشد .

البته برداشته شدن تحریم ها به سود جریاناتی و به زیان جریاناتی است. در درجه اول به سود کل رژیم است. با این که رژیم تا جایی که می توانست کوشید تا خسارات و هزینه های ناشی از تحریم را از کیسه و سفره ی مردم جبران کند و با تحمیل باصطلاح « اقتصاد مقاومتی » بر مردم، دوام بیاورد، اما از چاه خشک آبی در نمی آمد و میزان تنگناهای ناشی از تحریم بر خود رژیم را از میزان عقب نشینی و تسلیمی که در برنامه هسته ای به آن تن داده است می توان فهمید. به لحاظ مصلحت نظام، چشم پوشی از برنامه هسته ای (لا اقل برای کوتاه مدت) به برداشته شدن تحریم ها می ارزید چون رژیم از این طرف فرجه بقا می خرید (از ورود به جوانب معاملات و سازش ها و توافقات سیاسی- ژئوپولیتیک در منطقه که امکان ثبات و نقش بیشتر به رژیم در همکاری با بورژوازی مالی و تجاری و لایه های میانی از رفع تحریم منفعت خواهند برد. باندهائی از دستگاه اقتصاد نظامی - امنیتی و آن بخش از تجار و مافیای بهره مند از رانت های حکومتی که از برکت تحریم ها به ثروت های قارونی دست یافته و برای تداوم سودهای نجومی خود مخالف توافقات اند، ضرر خواهند کرد. این ها هم باید عزاداری کنند. با ارزیابی ئی که من دارم از رفع تحریم ها چیز دندان گیری نصیب توده

توده های مردم تاریخ سازند یا موجوداتی پراکنده و محکوم به لولیدن در گنداب ها؟!

تقی روزبه

منطق دو گانه یا دوگانگی منطق !

در اصل سخنان وی خطابه ای است پیرامون عجز و ناتوانی همه جانبه مردم در برابر حاکمان و قدرت های مسلط. در این تصویر، در یک سو قدرت های همه توان قرار دارند و در سوی دیگر مردمان ناتوانی که در ضعف مطلق بسر می برند، فردگرا و اتم آزاد، فرمیست، فاقد حافظه تاریخی که به دنبال یک ذره نان و یک تکه استخوان له له می زند و به هر کس و ناکسی که آن را به دهند دخیل می بندند و برای آن حاضرند یا روی دوش دیگری نهاده و همدیگر را له و له ورده کنند، فاقد آگاهی و ارزش های اخلاقی و اصول هستند. خلاصه آن که در این رویکرد تمامی ارزش هائی که مناسبات سرمایه داری می آفریند تفوق مطلق دارند و کورسویی هم از اخگر سوزان کمونالیته و انسان اجتماعی و تعاون و همدردی دیده نمی شود، و در آن سو روشنفکران انقلابی و فداکار و ارزشمدار و دارای اصول و اخلاق وجود دارند که همه آن فضائلی را که توده ها از آن محرومند یک جا در خود دارند و تنها باید مواظب باشند که از رفتار و حرکت توده های مردم سرخورده نشوند و بتوانند به وظیفه ذاتی خود که نجات توده ها از منجلابی است که در آن می لولند عمل کنند. سه گانه آگاهی، تشکل و رهبری حیل الممتین هائی فرامردمی هستند که در اختیار این نخبگان قرار دارند.

مسئله بر سر لغزش کلام و سهل انگاری در انتخاب واژه ها نیست، که در آن صورت این نوشته هم جانی نداشت، بلکه خطابه ای است که ناتوانی مطلق مردم، ترجیح بند و بیت گردان آن است و گوینده می کوشد که همین تقدیر را در ذهن مخاطبانش حک کند.

قبل از ادامه این نوشته لازم است مقدمتا به دونکنه اشاره کنم: اول آن که هدف این نوشته نقد پردرست یا نادرست ر. برهان در باره ارزیابی از توافق هسته ای و پی آمدهای آن نیست و اصلا ربطی به آن ندارد، همانطور که خطابه وی پیرامون عجز و ناتوانی مردم هم ربطی به موضوع هسته ای نداشته و به صحرای کربلازدن است. دوم آن که هدف نقد نظری است که گرچه ر. شهاب به شیوه خاص خود، یعنی یک جانبه، مبالغه آمیز و لفظ پردازانه که در آن محتوا تاحدزیادی تابعی از متغیر شکل می شود، از آن دفاع می کند؛ اما بهرحال سوای ابعادمبالغه آمیز و ذمخت آن، این رویکرد از دیرباز حامیانی در میان چپ دارد و تبلیغ و ترویج هم می شود. مشخصا دوعرصه محل اصلی چالش است: یکی "مردم هیچ اند و قدرت همه چیز"، و دیگری مقام و جایگاه نهادینه شده و ممتازی که برای الیت ها و روشنفکران انقلابی قائل است. روشنفکرانی که در برابر مردم ذاتا فرمیست، منطق، فضائل و ارزش ها و اصول انقلابی ویژه خود را دارند. هم چنین توصیف او فقط استیصال برآمده از یک وضعیت موقت و ویژه هم نیست بلکه توصیف مردم ایران و کل جهان است. حتی از این هم فراتر توصیف کل تاریخ بشری است. گو این که نتایج برآمده از یک وضعیت موقت و گذرای یک جامعه، اگر به شیوه علمی پای بند باشیم، نمی تواند قابل تعمیم به برهه طولانی تری از آن جامعه به شود تا چه رسد که آن را بخواهیم به کل جهان و تاریخ بشر تسری بدهیم. در غیر اینصورت به درکی قدرگرایانه و غیردیالکتیکی از نحوه تکوین مناسبات و فرایندها و بلوغ بشر می رسیم.

اما واقعیت این خطابه چیست؟ قبل از هر چیز این خطابه آکنده از تناقضات متعددی است که در آن هربخش و فرازی بخش و فراز دیگری را نفی می کند و هیچ قسمتش با قسمت دیگر همخوان و همساز نیست. خطابه همزمان هم از عوامزدگی در رنج است، چنان که رفتار و حرکت مردم را قابل فهم و عملا غیرقابل سرزنش و انتقاد می داند و هم روشنفکرزده است تا جائی که برای آن ها منطق و ارزش ها و فضائل ویژه ای قائل است. طبیعی است مردمی که نقشی در تاریخ و تغییر جهان نداشته باشند، مسئولیتی هم در برابر آن نخواهند داشت و انتقاد هم بر آن ها نمی توان روا داشت. آن ها همواره چنین بوده اند و چنین هم خواهند بود.

اخیرا ر. شهاب برهان در یک گفتگوی رادیویی* مدعی وجود دو منطق متفاوت در رفتار توده های مردم و روشنفکران انقلابی شد. در این کائنات، روشنفکران انقلابی تافته ای جدابافته و حامل ارزش های والا هستند، سوزده های تاریخی و فراتر از مردمند، تاریخ سازند. اما روی مهم ترین سکه، تصویری است که او از مردم هم چون سیاهی لشکر دنباله رو، بسان مومی در دست حاکمان و اربابان قدرت ارائه می دهد. او مدعی است که توده های مردم هرگز و هیچ وقت انقلابی نیستند (بجز موارد استثنائی)، آن ها در زندگی روزمره همواره فرمیست هستند (در اینجا بین فرمیسم با رفرم و اصلاح خلط بحث شده و تفاوتی گذاشته نمی شود). طبیعی است که اصلاح مداوم آموزشندگی بخشی اجتناب ناپذیر از روال زندگی و لازمه ساختن و تداوم آن است و به یکسان برای توده های مردم و روشنفکران ضرورت دارد، و ضرورتا هم مغایرتی با دگرگونی های رژف و انقلابی در مناسبات قدرت و ساختارها و روابط طبقاتی ندارد؛ اما فرمیسم، هم چون یک سیستم ایدئولوژیک همواره مخالف تغییرات رژف و انقلابی است. در ادامه می افزاید هر کس دو ریال حقوق بیشتر بدهد مردم به دنبالش می دوند، آن ها همواره بدنیال شارلاتان ها راه می افتند، همه جا و همیشه تاریخ چنین بوده است، گرسنه از اخلاق و اصول چه می فهمد؟ نباید انتظار داشته باشیم که توده های مردم، انقلابی، اخلاقی، وارسته، بی نیاز و آرمانگرای باشند. داشتن چنین انتظاری از مردم تنها نشان دهنده پرت بودن ما از منطق حاکم بر زندگی و حرکت آن هاست. تا مادامی که متوجه نشویم و نفهمیم که در گنداب کرم بوجود می آید، و این مناسبات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است که چنین مردم عقب مانده ای را می سازد، هیچ چیز نفهمیده ایم. تنها با در نظر گرفتن واقعیت فرمیستی مردم در زندگی روزمره خود است که چنین وضعیتی قابل درک می شود و گرنه غافلگیر و سرخورده خواهیم شد. بزعم وی توضیح این پدیده با تئوری توهم، نادرست است و پاسخ گو نیست. توهم هیچ چیزی را توضیح نمی دهد و تنها دورزدن مسأله است. بر همین اساس او توضیح انقلاب بهمین 57 و با دوم خرداد 76 و با اعتراض های سال 88 و با مشخصا شادی خیابانی بخش هائی از مردم به خاطر توافق هسته ای را با توهم نادرست می داند و نسبت به پی آمدهای این رویکرد، هشدار می دهد. بهمین دلیل از روشنفکران انقلابی می خواهد که انتظارهای خود را با همین واقعیت تاریخی و فراگیر تطابق بدهند و از تعمیم منطق رفتاری خود به توده های مردمی که ذاتا فرمیستی حرکت می کنند، اجتناب ورزند. در پاسخ به این سؤال که پس تکلیف مردم بعنوان فاعلان تغییر چه خواهد شد می گوید: مردم و چیزی فراتر از مردم! که او از آن به عنوان تشکل و آگاهی و رهبری نام می برد.

توسل به این نوع مقولات و مفاهیم منتزع از جامعه، نه فقط با مثله کردن و جداسازی عناصر حیاتی زندگی و غنای واقعی جامعه و سپس مونتاژ فانتزی واران ها همراه است، هم چون جدا کردن سر (مغز و اندیشه) از پیکر انسان و سخن گفتن در ذم و مدح و نقش و وزن هر کدام از آن ها، که تنها در جهان فانتزی وجود خارجی دارند؛ بلکه فراتر از آن طرح ادعاها و توسل به آن مقولات، کل بنای مونتاژ شده ادعاها و را بهم می ریزد که در سطور بعدی بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

اما اگر نیک بنگریم، متوجه می شویم که این نوع رویکرد و استنتاجات از بلندای برج عاج نخبه گرایی و منزلت آن برمی خیزد. چنان که گوئی توده های مردم، حتی شایستگی نقد و انتقاد و سرزنش شدن در برابری آمدهای رفتار خود را هم ندارند، آن ها را تنها باید درک کرد و آگاهشان ساخت و نجاتشان داد (این که چگونه می توان بدون نقد و انتقاد، آگاه ساخت خودیک معماست). سوی دیگر معادله روشنفکرانی هستند که جایگاه و موقعیت ممتاز خویش را مدیون توده هائی می باشند که این گونه در وضعیت ضعف و ناتوانی قراردارند و مدام یکدیگر را بازتولید می کنند.

از نظر شیوه و متدی که شهاب برهان به واقعیت های اجتماعی نزدیک می شود، صرفا سوپه و نیمه خالی لیوان را می بیند. از همین رو تا چشم کارمی کند، برهوتی بی پایان و وحشتناک از ناتوانی محض در برابر اربابان قدرت در برابرمان قد علم می کند و نیز مشتکی روشنفکرانقلابی که باید مواظب باشند که باد کلاهشان را نبرد و سرخورده نشوند.

اما در واقعیت لیوان نه پراست و نه خالی، لیوان نیمه پر و نیمه خالی است. مردم نه فقط در نکیت مناسبات تولیدی و سیاسی و فرهنگی حاکم می لولند و به آن زنجیر شده اند و به حکم سلطه سرمایه داری دائما از هستی و غنای انسانی خود تهی می شوند و شرایط زیست انسانی ایشان از آن ها ربوده می شود، فرقی هم نمی کند که از توده های بی سروپا باشند یا از جماعت روشنفکران انقلابی و هرکدام به نوعی؛ بلکه آن ها همزمان و پیوسته علیه چنین انقیداهائی مبارزه می کنند، می شورند، شکست می خورند، پیروزی می شوند، جهان را تغییر می دهند و کاروان تمدن بشری را لنگان لنگان به جلو می برند.

حالا با توجه به نکات بالا بهتر است نگاهی به موارد مشخص تر بیافکنیم:

جالب است که خطابه تخطئه مردم در حالی صورت می گیرد که خودمصاحبه شونده در پاسخ به سؤالی پیرامون احساسش از توافق هسته ای، از خوشحالی اش به دلیل توقف سودای دست یابی رژیم به بمب هسته ای و نیز به دلیل کاهش ولواندک فشار و سایش زنجیرهای اسارت و سست تر شدن بهانه های رژیم در سرکوب انتظارات مردم، سخن می گوید؛ و حتی پیش تر نوشته بود که مردم حق شادمانی دارند، اما وقتی که زمان خوشحالی مردم فرا می رسد، به گونه ای دیگر سخن می گوید. گوئی که همه مردم به خیابان ها ریختند و زیرچتر دولت و ظریف همچون ناجیان خود.

گرچه به حسب تعارف، به عدم یکدست بودن مردم و واکنش آن ها و ضرورت عدم تعمیم آن به همه بخش های مردم اشاره ای می شود، اما عملا از کلیت مردم و احکام تعمیم یافته سخن می گوید. و حال آن که بر طبق گزارش ها، اولاً این نوع جشن ها و پایکوبی ها، خوب یا بد، تنها به نقاط و بخش های معینی اختصاص داشته است. ثانیاً شرکت کنندگان الزاما همه به یکسان در حمایت از توافق بیرون ریخته بودند بلکه بخش هائی به دنبال فرصتی مغتنم برای نفس کشیدن، رقصیدن، باهم بودن و نمایش سبک زندگی موردعلاقه خود، سبکی در تقابل با سبک حاکمان بودند و با چنان انگیزه ای دل به کوچه و خیابان سپرده بودند. حتی همه کسانی را که در حمایت از توافق بیرون ریخته بودند نیز نمی توان الزاما طرفدار رژیم تلقی کرد. چون که در اینجا همانطور که ر.برهان هم احساس خوشحالی کرده است، نوعی همپوشانی و همسویی خواست ها (رفع تحریم خطر جنگ. ..)، بستری با رویاهای متفاوت، وجود دارد که طلب می کند همه را به سیدرژیم نریزیم. چنان که در برخی تجمعات و مناطق، شعار "توافق بعدی ما حقوق اجتماعی ما" داده شد، و یا در نقاطی آزادی زندانیان و سران سبز و شعارهائی که خوش آیند حاکمان نیست مطرح گردید. حتی از

قرائن و شواهد برمی آید که علیرغم اشتیاق دولت به برگزاری جشن هسته ای با شکوه و مخالفت پشت پرده ولی فقیه با جشن رسمی (لابد به دلیل آن که در حقیقت پیروزی درکار نبوده و جشن جام زهرخوران که افتخاری ندارد!)، دولت در انتظار جشن های خودجوش گسترده و سراسری بوده است که با سوار بر آن ها باصطلاح پیروزی خود را جشن بگیرد، که تحقق نیافت. این ادعا هم که گویا اکثریت بزرگی از مردم انرژی هسته ای را حق مسلم خود می دانند، تا حد زیادی گزافه گویانه است و در واقع ادعا و روایت خودرژیم است، و گرنه بسیاری از مردم، کارگران و معلمان و دانشجویان ... هرگاه فرصتی بدست آورده اند و بارها، در کنایه به آن بر حقوق و مطالبات و آزادی به عنوان حق مسلم خود تأکید کرده اند.

گفته می شود ما باید با تئوری توهم برای توضیح رفتار مردم در انقلاب بهمن و دوم خرداد و 88 و جشن و پایکوبی اخیر جوانان ... تصفیه حساب کنیم. بدیهی است که جایگزین آن تئوری، برطبق این سخنان چیزی جز توضیح رفتار مردم با رفرمیسم ذاتی ایشان نخواهد بود. اما فعلا بهتر است بجای تأکید بر این واژه روی مفهوم آن تمرکز کنیم و بجای توهم و عدم توهم، آگاهی کاذب و آگاهی واقعی را بگذاریم. از دو حال خارج نیست یا مردم در این موارد نسبت به منافع خود و ماهیت طرف مقابل دچار آگاهی و تصور کاذب می شوند که تنها در این صورت است که می توان با اتکاء به پی آمدهای آن و نقد تجربه و ارائه آگاهی واقعی به مقابله با آن پرداخت و یا اساسا رویکرد و تصور آن ها منطبق بر منافع واقعی ایشان بوده است که در این صورت البته دیگر کارچندانی نمی توان کرد. علاوه بر این اگر مردم حتی عموماً میل به رفرم (و البته نه به رفرمیسم هم چون یک ایدئولوژی و باور خدشه ناپذیر) داشته باشند، باز هم معلوم نیست که بتوانند رفرمیسم باقی به مانند و رفرمیست در معنای واقعی را در مورد آن ها به توان بکار گرفت. چرا که آن ها اگر در عمل و زندگی واقعی شاهد تغییرات واقعی نباشند، به اقتضای نیازها و الزامات زندگی و واقع گرایی ناشی از آن، هیچ گاه بطور دائم و پیوسته به دنبال سراب نخواهند بود و در این صورت هم آنان، اولین کسانی خواهند بود که علیه وضعیت برخوانند آشفت. و این درحالی است که از قضا روشنفکران اکثراً و نه البته همه و همیشه، به دلیل ایدئولوژیک کردن قضیه و ساختن یک سیستم نظری چه بسا برای مدت ها زندانی جوی بشوند که خود برساخته اند و از همین منظر به جای نقش پیش رو، نقش پس رو داشته باشند. چنان که در تجربه خود و جهان، از این گونه نابهنگامی ها و اشاعه آگاهی کاذب توسط روشنفکران، کم ندیده ایم. از همین رو روشنفکران انقلابی فقط در برابر رفتار منفی و دنباله روانه مردم که ر.برهان نگران آن است، غافلگیر نمی شوند بلکه چه بسا ممکن است در برابر آشوب ها و اعتراضات توده ها نیز غافلگیر شوند. از قضا نمونه اعتراضات 88 نه آن گونه که ر.برهان ادعا می کند، یکی از آن هاست. بطور کلی نمی توان بین رفتار روشنفکران و توده های مردم، در عین وجود برخی تمایزات و خودویژگی ها، دیوارچینی کشید و برای هر کدامشان منطق جداگانه ای تراشید. روشنفکران بخشی از جامعه هستند که سخت تحت تأثیر تحولات آن قرار دارند و خود نیز متقابلاً بر آن تأثیر می گذارند و اختلالات و نابهنگامی ها نیز در همین چهارچوب باید مورد بررسی و نقد قرار بگیرند. بدون وجود چنین سوخت و سازي نه روشنفکرانقلابی وجود خارجی خواهد داشت و نه جامعه خواهد توانست از توانائی های خود استفاده بپینه بکند.

بدیهی است که هر توهمی از آسمان نازل نمی شود بلکه با شرایط مادی و درجه آگاهی مشروط می شود، اما بهرحال از دادن پاسخ به این سؤال که آیا رفتار مردم بازتاب منافع واقعی آن هاست (که به ناگزیر در پراکسیس اجتماعی باید تأیید یا تکذیب شود) یا پندار و تصویر کاذب نسبت به منافع، گریزی نیست. بدیهی است که نوع پاسخ به این سؤال هر یک الزام ها و پی آمدهای خود را دارد. اگر به فرض دنباله روی بازتابی از منافع واقعی مردم و حاوی دست آوردهائی باشد،

تا مادامی که وجود داشته باشند و تا اطلاع ثانوی، به معنی آن است که از مبارزه طبقاتی و رهایی بخش خبری نخواهد بود.

علاوه بر آن، تنها در صورت وجود آگاهی کاذب است که می توان از ضرورت و اهمیت آگاهی سخن گفت. بنابراین وقتی ر.برهان از اهمیت آگاهی برای برون رفت از وضعیت سخن می گوید، خواه ناخواه وجود توهم یا آگاهی کاذب را می پذیرد و بر پایه همین تضادمنافع و زدودن تصورکاذب نسبت به آن وظیفه آگاه گری را مورد تأکید قرار می دهد. و این البته در تناقض بنیادی با پیشفرض و ادعای اولیه اش مبنی بر ردتئوری توهم و آگاهی کاذب در توضیح رفتار مردم نسبت به حاکمیت قرار می گیرد و شالوده کل ادعای وی را به چالش می کشد.

- برای من روشن نیست که وقتی مردم بتوانند، حتی در موقعیت هایی انقلاب کنند و پیروز بشوند چرا باید تاریخ را براساس ضعف مطلق آن ها به نگارش درآورد و آن را بیت گردان یک خطابه کرد. اما مسأله فقط محدود به انقلاب و بقول ر.برهان دوره های استثنائی و کوتاه موقعیت های انقلابی نیست. بلکه مبارزه طبقاتی در ذات بهره کشی و مناسبات متضاد سرمایه داری، هم تصاحب ارزش اضافی و هم تصاحب مازاد قدرت همواره جریان دارد و جامعه یکدم از کشاکش بین آن ها بری نیست. در جهان واقعی که آینده از مبارزه طبقاتی برای بهره کشی و ضدبهره کشی و نبرد قدرت و ضد قدرت است، حتی اگر به رفرم و اصلاح طلب بودن مردم هم قائل باشیم، حتی رفرم و اصلاح بدون مبارزه و فشار واقعی مردم به سیستم و بدون کشاکش و جنگ طبقات صورت نمی گیرد. هر رفرمی نهایتاً منتهی به توازن نیروی برآمده از کشمکش طبقات فرودست و حاکم است. و بنابراین دریا آن چنان هم که ادعا می شود ساکن و آرام نیست. حتی اگر ضدانقلاب دست برتر را داشته باشد جنبش و مبارزه علیه ضد سیستم از حرکت باز نمی ایستند. جهان، به شمول ایران، آن گونه که برهان هم چون قاعده و روال عادی جوامع بشری به تصویر می کشد، آرام نیست. برعکس ما در یکی از پرتلاطم ترین دوره های تاریخ بشری بسر می بریم که در آن نظم کهن و مبتنی بر دولت- ملت ها در گذر به فاز جدید جهانی شدن سرمایه، دستخوش شکاف ها و تکانه های بزرگ و چه بسا فروپاشی در حلقه های ضعیف است. نظم حاکم تاکنونی دستخوش شکاف ها و بحران های بزرگی شده است بدون آن که نظم جدید و فراگیری بتواند جایگزین آن شود. در چنین شرایط بحرانی و انتقالی، مردم ایران و جمهوری اسلامی هم از امواج این طوفان چه در سطح منطقه و چه در مقیاس جهان در امان نیست. این که طوفان چه زاویه، از مهم ترین پروبلماتیک های زمانه ماست!

نا تمام

1394-05-20 11-08-2015

* از دقیقه 10 تا دقیقه 24:



برنامه های تلویزیون برابری روی شبکه 24
ساعته دیدگاه به ترتیب زیر و هر بار 55 دقیقه از
ماهواره یاه ست و اینترنت پخش می شود:

پنجشنبه از ساعت نه و نیم شب به وقت ایران ، هفت
عصر به وقت اروپای مرکزی و ده صبح به وقت لس
آنجلس .

تکرار برنامه : روز جمعه ساعت نه و نیم صبح بوقت
ایران ، هفت صبح بوقت اروپای مرکزی و ده شب (**پنجشنبه**)
بوقت لس آنجلس .

یکشنبه ساعته هفت و نیم عصر بوقت ایران ، پنج عصر
بوقت اروپای مرکزی و هشت صبح بوقت لس آنجلس .
تکرار برنامه : دوشنبه هفت و نیم صبح بوقت ایران ،
پنج صبح بوقت اروپای مرکزی و هشت شب (**یکشنبه**)
بوقت لس آنجلس .

اگر به تلویزیون ماهواره ای دسترسی ندارید ،
میتوانید از طرق زیر نیز برنامه های تلویزیون
برابری را مشاهده کنید:

اینترنت .:

1- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون
"دیدگاه" و "جی ال ویز"

www.didgah.tv
www.glwiz.com

2- به صورت آرشیو ، در سایتهای رادیو - تلویزیون
برابری و نیز راه کارگر :

www.radiobarabari.com
<http://barabari.tv>
www.rahekaregar.com

عبور از مرز فرقه های در خود مانده ، از کدام مسیر؟

حمید جهانبخش

دگرگونی های اجتماعی، بر خلاف هیجان های بیولوژیکی، حاصل ساختار اجتماعی ویژه هستند. آیا اصولی از قبیل آزادی، برابری و عدالت اجتماعی ایدئولوژی هایی هستند که بشر در جریان راه پیمایی تاریخی خود آنها وضع کرده است؟ یا این اصول از عناصر اساسی و جدایی ناپذیر روابط زنده گی مردم محسوب می شوند؟ واکنشی که مردم سراسر جهان در درازنای تاریخ در برابر پیمان شدن آزادی، عدالت و برابری از خود نشان داده اند، حکایت از آن دارد، که طعم و ارزش آن ها را عمیقاً احساس می کنند. شورش های مردم صدای پژواک آنان برای دست یابی به این ارزش هاست.

مارکسیسم را مطالعه علمی مبارزه طبقاتی و فعالیت سیاسی تعریف کرده اند. بسیاری از این تعریف راضی و خرسندند. ولی مشکل بنیادین چپ هایی از نوع ما را حل نمی کند. مشکل پیش رو از آن جا آغاز می شود، که باید پاسخ داد، تعریف شرکت در مبارزه طبقاتی و فعالیت سیاسی چیست؟ آیا با محافلی از جنس ما به معنی واقعی می توان در این گونه مبارزات نقشی ایفا کرد؟ آیا این محافل بیشتر سببی برای سرپوش گذاشتن به درد جانگناه، شکست های پی در پی چپ در داخل و خارج از کشور، طولانی شدن عمر جمهوری اسلامی، غم نان، پیری در غربت، ناکامی های خانواده گی و اجتماعی و سایر اتفاقات، در راه نیست؟ هنگامی که در چنین تنگنایی قرار می گیریم که ناچار هستیم - پرده ها را کنار بزنیم و - تعریف درست و واقعی از آنچه بنام فعالیت سیاسی می کنیم، به دست دهیم آن گاه به فوریت پی می بریم که این کالبد شکافی و جراحی بی درد به پیش نخواهد رفت. در مورد تعریف شرکت در فعالیت سیاسی ویا مبارزه طبقاتی، تعریف مورد توافق به ویژه بین چپ های ایران وجود ندارد و این از پیچیده گی های این دو پدیده است. منفردین (جداشدگان از سازمان های سیاسی)، محافل کوچک مثل ما، احزاب بزرگ و سراسری مانند حزب کمونیست ایران و بقیه ... همه گی مدعی شرکت در فعالیت سیاسی و مبارزه طبقاتی موثرند. سه گروه بالا هر کدام به این مساله مگر دل مشغولی ندارند، پس کدام بازدارنده ها هم کاری و همبسته گی بین این نیرو ها را سد کرده اند ؟

ساده ترین پاسخ ایدئولوژی و یا برنامه های متفاوت است. پیچیده ترین پاسخ کیش شخصیت ، رقابت و خودخواهی ها ی انباشته شده در این سازمان هاست. مگر حزب کمونیست کارگری ایران در زمان حیات زنده یاد منصور حکمت یک حزب بزرگ، پر تحرک و سراسری نبود، چه شد که ناگهان پس از او ایدئولوژی ها و پلاتفرم های متفاوت از درون همان حزب واحد بیرون زد. حالا هر کدام از آن ها قطب های شمال، جنوب، غرب و شرق را تشکیل می دهند و فاصله اشان از یک دیگر از فاصله قطب های زمین ما هم بیشتر شده است. آیا واقعا نود در صد این اختلافات برای عوام فریبی و مشغول کردن اعضا و کادر های آن ها ساخته و پرداخته نشده است؟ باید اعتراف کنیم که وضعیت دیگر محافل نیز از این شالوده جدا نیست.

در جامعه ی ما مناسبات سمبولیک « پدر سالارانه » همواره شکل چیره بر روابط اجتماعی بوده است. ره بران و اعضای سازمان های چپ که در خانواده، مدرسه، دانشگاه و جامعه تحت تاثیر این گونه مناسبات قرار دارند، پس از شکل گیری دست یابی به یک تشکیلات سیاسی، آن ها هم در پیکر « پدران ویا معلمان » ایفای نقش می کنند. « شاه و یا رهبر » در کشور ما خود را پدر ملت ویا امت به حساب می آورد. در تشکیلات های چپ نیز ره بران چنین جامه ای به تن دارند.

بی هوده نیست که اصطلاح « خانواده فدایی »، « خانواده حزب کمونیست کارگری » و « خانواده راه کارگری » بر سر زبان ها می افتد. این تقسیم بندی به دوران قبل از مارکس و انگلس وابسته است.

راه کارگر در سال 1358 با پیوستن چند محفل به یک دیگر شکل گرفت. این محافل درعمل هیچ گاه خود را به نفع تشکیلات و گام برداشتن در راه « حزب » منحل نکردند. البته بین ره بران این محافل یک نوع اجماع به نفع یک « ره بر » و نظرات و گفته های او وجود داشت. متأسفانه ما در راه کارگر هیچ گاه، پیش و یا پس از کنگره ها قادر نبودیم، « انسداد اجماع کنیم ». یعنی به زبان دیگر تجمع « ره بران محافل » را در راس قدرت و تصمیم گیری ها به نفع یک راه کار دموکراتیک و اراده متمایل به بدنه به هم بزنیم. به همین دلیل مشکل از آن جا آغاز شد که در جمع کاردینال ها نطفه ی نظرات مخالف با نظر رسمی سازمان که از مدت ها قبل شکل گرفته بود، آشکار شد. پس از آن تصفیه حساب های شخصی در بین بالایی ها، زیر گرفته شدن پرنسپ ها و تعهدات و سرانجام پس از یک جنگ طولانی، فرساینده و تمام عیار در یکی از سرنوشت ساز ترین دوره های تاریخ مبارزات مردم ایران در سال 88، منجر به آخرین انشعاب در راه کارگر شد. بنابراین « راه کارگر » حتا در زمان یک پارچه گی اش نه به لحاظ نظری بلکه به لحاظ عناصر تشکیل دهنده متناقض درونی اش که در بالا به آن اشاره کردم، فاقد فاکتور های لازم برای داشتن یک سازمان چپ مارکسیستی بوده است. شایان ذکر است که در وضعیت امروزی « خانه از پای بست ویران است ».

بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد. لنین، « چه باید کرد؟ »

تولید تئوری انقلابی - سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - در هر سازمانی امری حیاتی و ضروری است. این سطح از توانایی در سازمان های چپ در وضعیت کنونی یک جا وجود ندارد. بندرت و به سختی می توان یکی از آن عرصه ها را در بعضی از سازمان های سیاسی چپ موجود جست و جو کرد. تاریخ مفید باز دهی تئوریک در پاره ای از این سازمان ها سپری شده است. در بخش دیگری که بیشتر تولیدات ژورنالیستی و ضد رژیم دارند، زمان مصرف این تولیدات به دشواری به یک روز می رسد. از طرف دیگر حالا افزون بر دو دهه است که صفوف این سازمان ها برای اولین بار بعد از تاریخ شکل گیری آنان از حضور کارگران، نویسندگان، تئوریس ها، پزشکان، مترجمان، روزنامه نگاران، شاعران و هنرمندان تهی شده است. به عبارت دیگر این سازمان ها از اندیشه انقلابی و تئوریک این گروه نیز بی بهره مانده است. شاید بی فایده نباشد اگر بگویم، آن چه در زمینه ی تدوین برنامه و تولید تئوریک دست مایه دو بخش راه کارگر را تا کنون تشکیل می دهد، به استانه کنگره اول راه کارگر در سال 1991 بر می گردد، که محصول تلاش همه ی راه کارگری ها در آن دوره به ویژه آنانی که قبل از کنگره اول و یا بعد از آن با ارباب، فشار و فضا سازی اخراج، و یا زمینه های انشعاب توسط هسته مرکزی به آنان تحمیل شد. این دستاورد تا به امروز در سیهر سیاسی دو سازمان هم چنان به عنوان اصلی ترین خطوط برنامه ای و تئوریک آنان محسوب می شود.

نسل من حافظه نسبتاً روشنی از انشعابات متعدد در سازمان های سیاسی دارد. غلطیدن این سازمان ها به محافل کوچک تر و سرانجام ناپدید شدن بسیاری از آنان در « گرد و غبار تاریخ ایران » - آموختن این رخ داد ها را با معنا می کند.

انشعابات در چپ ایران با ظهور و سقوط « سازمان فدایی » هم راه بود و هم چنان نیز ادامه دارد. چرا این خیره سری و جدایی ها به یک فضیلت تبدیل شده است؟ آیا همه ی این انشعابات مورد تایید و حمایت پایه ی اجتماعی چپ قرار داشته است؟ آیا چپ ها هیچ گاه رویکردی به آمل، آرزو و خواست های پایه اجتماعی خود داشته اند؟ آیا رقابت اصلی ترین غریزه ما در انشعابات و نگره داری محافل خرد تر نبوده است؟ سکتاریسم و فرقه گرایی در جنبش چپ ایران پس از سپری شدن 37 سال از عمر این رژیم و با تمام تجربه های گوناگونی که وجود دارد، تنها بیماری به حساب نمی

آیند، بلکه جلوه‌هایی از شکست‌های پی در پی ما هستند. در بسیاری موارد مشاهده می‌شود، به وجود اختلاف در خط و برنامه هم نیازی نیست. مثالی می‌زنم تا بچشم به تر فهمیده شود، در راه کارگر سابق به طور آزار دهنده‌ای در وقت و بی وقت گفته می‌شد: «در شرایط طوفانی باید بار کشتی را سبک کرد.» این تئوری و یا رمز تمام اخراج‌ها، تصفیه‌ها و جدایی‌های درون راه کارگر بود. یعنی این که در این گونه شرایط باید من و شما را به دریا انداخت. این همان ناهنجاری درونی شده در چپ ماست. اگر به راه کارگر از ابتدا تا به امروز دقیق شویم این پدیده را عریان می‌توانیم ببینیم. تشکیلات بزرگ در راه کارگر آرامش و خواب‌کناسی را به هم می‌ریخت. با کدام عقل سلیم می‌توان پذیرفت که در شرایط طوفانی که همه‌ی سازمان‌ها و احزاب به خاک ریزها و مدارهای وسیع تری نیازمندند، راه کارگر سرمایه‌ها، امکانات و تدارکات خود را به دریا سرازیر کند. بنابراین نمی‌توان حقیقت را در جایی ببینیم، و در جای دیگر چشم بر دیدن آن ببوشیم. این رویکرد تلاش ما را برای رسیدن به حقیقت بی اثر می‌کند.

یکی از اصلی‌ترین خصلت‌های بارز فرقه‌های چپ در کشور ما نگره‌داری و مراقبت ازمنافع فرقه خودی بر فراز هر منفعت دیگری از جمله حزب، جنبش کارگری و مبارزه ضد استبدادی است. ایده بازسازی چپ و عبور از فرقه‌ها یا بطرف حزب و یا احزاب کارگری توسط همین تشکیلات‌های موجود با سرعت و بشدت به تباهی کشیده شده است.

دلایل شکست «کمون پاریس» را نبود حزب سیاسی طبقه کارگر در آن انقلاب شکوهمند ارزیابی می‌کند. طبیعی است که این ارزیابی در مورد ایران و انقلاب آینده‌ی آن نیز به یک امر ضروری و مبرم تبدیل شده است. اما تا زمانی که چپ‌ها «فرقه‌های موجودشان» را به عنوان ابزاری بازدارنده در مقابل شکل‌گیری حزب کارگری قرار می‌دهند، این نهادها دیواری بلند در مقابل آزادی و دموکراسی بنا می‌کنند، که نه تنها به طولانی شدن عمر رژیم اسلامی می‌افزاید، بلکه مانع جدی در راه شکل‌گیری یک آترناتیو چپ و انقلابی می‌شود. بی‌هوده نیست که تمام تلاش‌های ما تا کنونی با منافع فرقه‌ای غیر قابل عبور این سازمان‌ها روبرو بوده است. ادامه این وضعیت برای همه‌ی ما آن چنان پرهزینه و خطرناک شده است، که می‌تواند به یک فاجعه بیانجامد.

بنابراین با کدام برهان و عقل سلیم این پراکنده‌گی و سکناریسم قابل دفاع و در خدمت رشد و پیشرفت بوده است. آیا ما چپ‌ها تجربه‌های خود را برای بافتن راه کارها ی غیر سنتی هیچ گاه تجزیه و تحلیل کرده‌ایم؟ آیا تا کنون دریافته‌ایم که کدام وسیله، تاکتیک و نقش راه سبب تکامل و یا عقب مانده‌گی ما بوده است؟ بین الزامات اساسی زندگی، فعالیت سیاسی و مبارزه طبقاتی باعمل کرد ما چپ‌ها دره عمیقی وجود دارد، که نقش تا کنونی ما پیوسته به عمق آن می‌افزاید. ادامه این وضعیت خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر، جنبش آزادی خواهی و دموکراسی طلبی است. در حالی که ما به شکل آزار دهنده‌ای مدام از متحد شدن صفوف مردم علیه رژیم سخن به میان می‌آوریم، خودمان در عمل هیچ گام مفید و ملموسی، تا کنون در این مسیر بر نداشته‌ایم. هر رفتار و رویکرد سیاسی که در خدمت رشد و پیشرفت چپ و طبقه کارگر نباشد، و هدف و برنامه‌ی آنان را بسوی تحقق نزدیک نکند، روشن است که در جهت مخالف منافع آنان در حال پیش روی است. این روزها کنشگران سیاسی برای بیان افکار و اندیشه‌ها، طرح و برنامه، رویا و خیال‌هایشان تنها نیازمند به یک کامپیوتر، خط اینترنت و بالاخره «فیس بوک» هستند. مدت‌هاست که «فیس بوک» و نشست‌های اینترنتی «نقش‌تشکل» و سازمان‌ها هم در دنیای مجازی به عهده دارند. این ابزارها جاه طلبی و خودخواهی‌های بسیاری را برآورده می‌سازد. این تضاد و کنتراست یکی از دلایل بی‌معنی شدن تعریف واقعی مبارزه سیاسی و طبقاتی است. شاید این‌ها همه سبب می‌شود، که رنج زنده‌گی در غربت و فعالیت سیاسی آسان تر جلوه کند. وای بسا میل آدم را برای فکر نکردن به این از «خود بیگانه‌گی» صد چندان می‌کند. چپ ایران آموخته‌های مارکس و انگلس را با این راه کارهای خود عملاً به بن بست کشانده است. بی‌دلیل هم نیست که پس از 37 سال پیکار علیه استبداد دینی و فقه‌داری و نبرد برای برانداختن رژیم‌های جبارانه و غارت‌گری سرمایه‌هنوز یک‌بار چپ و دموکراتیک در کشور ما شکل نگرفته است. اگر قرار است نیرو و امکانات تمام چپ‌ها در کدام یک محفل کوچک خلاصه شود، این جز بت پرستی و انتقال تمام نیرویمن به آن معنای دیگری ندارد. چون به همان میزان که محفل «مقدس» تر می‌شود ناتوانی و در مانده‌گی ما برای برداشتن گام‌های بزرگ بیشتر نمایان می‌شود. آیا تشکیل چنین آترناتیوی ممکن و یا شدنی است؟ آیا بدون یک بدیل انقلابی و دموکراتیک مردم کشور ما قادرند به صورت‌های تاریخی پاسخ بگویند و نقش ایفا کنند؟ انتقاد و بازنگری احساسی بالاتر از تاسف و هیچانی نیرومند است. جریان منتقد با واقع بینی و چشمانی باز به مسیر طی شده می‌

نگرد واز این بابت از تکرار این اشتباهات در حال و آینده جلوگیری می‌کند. به عبارت دیگر «سودای آدمی مهم است» ما می‌توانیم طناب را بگیریم به داخل چاه برویم، و یا طناب را بگیریم از چاه بیرون بیاوریم. سیاست فرصت‌دادن به تجربه‌هاست. پیری، شکست، اقامت طولانی در تبعید همه این‌ها دست به دست می‌دهند که معنایی فراتر را برای ما بسازند و آن درس‌گیری از گذشته و گام برداشتن در مسیری متفاوت است. جنبش چپ در دو یا سه دهه پیش از انشعاب من و شما ده‌ها بار پیکرش در اثر همین سکناریسم حاکم برچپ مجروح شد. گروه بزرگی از مبارزه‌رو گردانند. بخشی به مبارزه در شکل غیر متشکل و یا منفرد روی آوردند. بخش به اصطلاح متشکل هم از این همه هنر و استعداد در ویران‌سازی سازمان‌های چپ برای خود فضیلت ساختند، و در پاره‌ای موارد حتا این خیره‌سری و جدایی‌ها را در حد معجزه به حساب آوردند. سرنوشت ما نیز از گروه بندی‌های بالا جدا نخواهد بود. بدنبال انشعاب یک حس سرخورده‌گی و انتظار بر همه‌ی ما حکم فرما شده است. اگر برای این روحیه راه کاری اندیشه نشود، در ما به عادت تبدیل خواهد شد. در تمام فرقه‌ها و شبه محافل پیش از ما نیز این عادت به یک امر روتین و طبیعی تبدیل شده است. عادت درونی شده اگرچه بیرون انداخته نشود، نهادینه می‌شود. مانداب شدن در وضعیت موجود گام به گام ما را به مرگ سیاسی نزدیک تر می‌کند. محوشدن در گرد و غبار تاریخ آخرین جای پای خواهد بود که از ما به یادگار خواهد ماند. خرد را آگاهی از حقیقت تعریف می‌کند. از سال‌ها پیش در جمع ما کم نبودند رفقای که اعتقاد داشتند، آن چه راه کارگر نوشته و گفته است، بکرترین نظرات موجود در بین جنبش چپ ایران بوده است، و هر آینه آن‌ها را مانند آیینی می‌پرستیدند، ویا آن را مقدم بر هر نظریه و برنامه دیگری می‌پندارند. در سایر سازمان‌های سیاسی هم در به همین پاشنه می‌چرخد. بی‌دلیل هم نبود که در تمام سال‌های گذشته هیچ گونه وحدت و هم‌کاری در بین ما شکل نگرفت، چون علاقه و دل بستگی سازمان‌ها به خط و برنامه خودشان آن چنان قوی و ریشه دار است، که از هر گونه کار مشترک و هم‌زیستی جلوگیری می‌کند. این نظرات به شکل محسوسی بخشی از کاراکتر و فکر ما را شکل داده‌اند. من تردید خیلی جدی دارم اگر بطور مثال سر وکله «مارکس و انگلس» هم در این روزگار پیدا می‌شد، ما چپ‌ها حاضر بودیم مانیفست آنان را در برابر خط و برنامه خودمان بپذیریم. این فکر ظاهراً در نقطه مقابل آن روندی قرار دارد که از ابتدا تا به امروز تحت عنوان «جبهه واحد کارگری، اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، چپ کارگری و شورای نمایندگان احزاب، سازمان‌ها و نهاد‌های چپ و کمونیست» نام گذاری شده است. هدف ازاین تلاش‌ها تشکیل یک قطب نیرومند چپ با سیمای روشن و پراتیک موثر بود. آیا این هدف با آن ستایش از خط و برنامه در تناقض آشکار و ستیزه‌آمیز همیشه‌گی قرار ندارند؟ از این جاست که باید به بن بست و بی‌نتیجه بودن آن طرح‌ها پی برد. این که تشکل‌های یاد شده تا با امروز چه نقشی در راه مبارزه برای دموکراسی، عدالت اجتماعی و سرنگونی جمهوری اسلامی ایفا کرده‌اند، رازی است که با سکوت آنان رو در رو بوده است. این نیروها در همه‌ی سال‌های گذشته تا به امروز حتا یک گام و یا یک آجر در راه معماری چنین بنایی روی هم نگذاشته‌اند. در وضعیت کنونی ناچاریم به آن سوی فرمول بندی‌های به ظاهر منطقی و ساخته و پرداخته‌ی خود - و به اصطلاح به شان نزول آن‌ها - نگاه کنیم و نتایج آن را ببینیم. توجه کنید جوسپیدن به این محفل و دفاع از اصول و فروع آن چیزی جز اعتقاد به دین فلسفی نیست و با مارکسیسم هیچ خویشاوندی ندارد. دین فلسفی به آسانی تغییر نمی‌کند و فقط تا هنگامی ثابت است که اوضاع و احوال بی‌تغییر باقی بماند. در حال حاضر مهم‌ترین سوال این نیست که ما چه گونه جهان پیرامونی مان را تفسیر می‌کنیم، بلکه این است که چه گونه برای تغییر و بهم زدن توازن قوا به میدان می‌آییم.

دو تجربه مشخص به منظور وحدت و به هم پیوستن سازمان‌های چپ در ایران بعد از انقلاب وجود دارد. پروژه اول به پیوستن گروه کوچک «سهند» به کومله و تاسیس «حزب کمونیست» ایران، و سپس شکل‌گیری بزرگ‌ترین حزب و یا سازمان چپ ایران اختصاص دارد. تجربه‌ی شکست خورده‌ی دوم طرح‌ها و بدیل‌های راه کارگر برای فرار از هر گونه اتحاد و روبرویی با طرح اول بود، که به ترتیب زیر نام «جبهه واحد کارگری، اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم، اتحاد چپ کارگری» عرضه شد، که از سرنوشت هر کدام از آنان حافظه‌ی روشنی در اختیار داریم. پروژه‌های گرایان سازمان‌ها و نهاد‌های چپ هم که چند سالی است پا به میدان گذاشته، و به بیست و سه سازمان و نهاد فرا روییده است، نه با یک منشور بلکه با منشورها و طرح‌های متفاوتی روبروست. این نیز رازی است که از آغاز این تشکل را نازا و سترون کرده است. اگر به این دو تجربه با دقت و بدون حساسیت دقیق شویم درمی‌یابیم که پروژه اول کارسازتر و اثرگذار تر بوده است. همه‌ی ما تلاش من در این نوشته برای درک و تأمل بیشتر بروی پروژه اول - گره خورده‌گی سرنوشت ما به آن - و تأثیرات و نتایج آن بوده است.

یلدای مادران سیه پوش

حسن حسام

صدایت
از حنجره خونین می گذرد
و بر لبان خشک و ماسیده
یخ می بندد
هنوز هجرانی می خوانی
با نگاهی مات
گمشده در هیچ جا
زخمت را می خراشی مادر!
هنوز هم
چشمان پانیزی ات
این گل را می پاید
خفته در جنون عاشقی
پیچیده در « نه » خونین
پرپر
غرقه در گرداب جنونی مادر!
داغی بر دل
و کینه زاری در جان داری
مرغ سربریده را مانی
پیش
از آنکه جان تهی کند ،
بال بال می زند !
چه بار سنگینی داری مادر!
به چون بید در معبر باد
پیچان
پیچان
می پیچی در خود
و مشت می کوبی با درد
بر سینه زخمت شب سرد
دل پرنده را مانی
بر همیشه ای گداخته
گر می گیری
گر می گیری
چه روزگاری داری مادر !
این سوتر اما
در این کشتارگاه
به زمستانی چنین بلند
هر صبح و هر شام
در قرق معابر
بر گلدسته ها
اذان می گویند
و در مساجد بیداد
قاریان
به قرانت مشغولند
امام جماعت
در راه است!

پاریس 2015/9/8

در حال حاضر سه گزینه در تشکیلات ما ذهن و اندیشه ی همه را به خود مشغول داشته است. گزینه اول، نگه داری و مراقبت از همین تشکیلات موجود، با هزینه ی سنگین و دستاوردی نا چیز است. گزینه دوم، تلاش برای بازگشت به وضعیت پیش از انشعاب و در هم آمیزی دو نیمه راه کارگر به یک دیگر است. گزینه سوم، پیوستن به یک جریان بزرگ جهت شکل دادن حزب سراسری چپ و کارگری در جهت فراتر رفتن از مرز های دست و پا گیر فرقه ها ی هم اکنون موجود است. همه ی تجارب چندین ساله گذشته و از جمله دلایلی که من در این نوشته به آن اشاره کردم، گواه آن است که، گزینه اول و دوم سترون و فاقد فاکتورهای لازم برای تبدیل به یک حزب کارگری و سراسری است. گزینه سوم تنها راه و امکانی است که در وضعیت کنونی می تواند در زدودن بحران چپ اثری عمیق و تاریخی داشته باشد. من فکر می کنم یافتن چنین سازمانی کار سخت و پیچیده ای نیست . مشکل از آن جا آغاز می شود که به بهانه توهمات و پندار هایی از جمله خط و برنامه و تاکتیک از یک سو و تردید، خود خواهی و عادت به وضع موجود از سویه دیگر، این ها را به مهم ترین و اصلی ترین مانع برای اندیشیدن به چنین طرحی تبدیل کرده است. عوامل بازدارنده زیادی تا کنون مانع شده اند، که در آینده نیز خود را بازسازی می کنند. تجربه های یاد شده در بالا و طرح ساختار های ذهنی، گوناگون و پی در پی که در قالب و فرم های ساخته گی و مکانیکی که سال ها بخش قابل توجه ی از نیروی این سازمان و جنبش چپ را به خود مشغول داشت، سرخورده گی و راه توسعه ضد حزبی را در هر دو عرصه هموار کرد. پس از انشعاب برخوردهای منفعلانه تاریخ دار تا کنون آسیب های کلانی را به ما وارد کرده است. پا فشاری بر ادامه ی وضع موجود آوار های سنگین دیگری را بر سرمان فرو خواهد ریخت.

دست یابی به آزادی، دموکراسی و سوسیالیسم در کشور ما به سرنگونی رژیم اسلامی که مقدم ترین حلقه محسوب می شود، گره خورده است. تدارک و جمع آوری نیرو و امکانات برای برداشتن این حلقه از سر راه - که با آرزوی دیرینه ی مردم کشورمان پیوند خورده است - باید بی وقفه به پیش برده شود.

آیا چنین میزانی از توانایی و انسجام فکری، نیرو، امکانات و مهم تر از همه دسترسی به مردم در تشکیلات کنونی ویا راه کارگر سابق وجود دارد؟ طبیعی است که رژیمی سرکوب گر و تا دندان مسلح تنها با یک سایت و برنامه تلویزیونی - آن هم با این سطح از شکل و محتوا - کک اش هم نخواهد گزید چه برسد به این که سرنگون شود. همه ی شواهد و دلایل حکایت از آن دارد، که نه شناختی همه جانبه از رژیم فقهانی داریم، و نه درکی درست از جمع آوری نیرو و مصالح لازم برای ساختن قطب چپ. چه گونه قدرت جهنمی و تخریب گر آخوندها 37 سال دوام آورد و رشد کرد و یک جامعه با اندیشه را در زیر ضد اندیشه خود سازمان داد و به پیش برد. کل چپ، متشکل در غیر سازمان یافته، امروزه نقشی « دن کیشوتی » در صحنه مبارزه سیاسی و طبقاتی به عهده دارند. من فکر می کنم، مجاز نیستیم که مردم و مبارزانشان را فدای درگیری های فرقه ای و جاه طلبی های شخصی خودمان قرار دهیم، و جدا از واقعیت های اجتماعی و عینی به فرضیه بافی های غیر عملی و تبلیغات هزینه دار بی تاثیر ادامه دهیم. بنابراین پا فشاری برای ماندن در وضعیت کنونی و پیوستن به یک حزب بزرگ و سراسری که ارتباط زنده و جاری هم با مردم دارد، در کدام کاتاکوری دسته بندی می شود. واقعیت این است که ما به مسئولیت هایی که در پیش روی مان قرار دارد نمی اندیشیم، بلکه تاکید بر آنها، بیشتر بمنظور آرایش و تزئین ویتترین ما به کار گرفته می شود.

یکی از مفهوم های مهمی که مارکسیسم بر آن تاکید دارد سیاست به منزله بیان گر منافع اقتصادی و طبقاتی است. مارکسیست ها همواره آن مفهوم سیاسی را بر هدف های جهت گیری شده بظاهر حقیقی مقدم می دارند. وحدت و یک پارچه گی در فراسوی هر فرقه گرایی و تشتت به هر بهانه و دلیل قرار دارد. اگر بخواهید از تشکیلات و مبارزه سیاسی بوسیله آن یک مدینه فاضله درست کنید، در این صورت کار خیلی ملال آور می شود. ترس و وحشت ارتداد نسبت به تشکیلات سپر بلای اخلاقی هر روش دیگری است. چه توجیه ای برای تقدس آن وجود دارد. این تنها فرصت تاریخی است که در وضعیت کنونی در پیش روی ما قرار دارد. البته هیچ ضمانتی وجود ندارد. ولی باید برایش جنگید. در هر سازمان و یا حزبی دیگری در جلوی پای ورود ما فرش قرمز پهن نشده است. بی گمان در آن جا مخالفت ها و موافقت ها بی در کنار هم وجود دارند. همه ی این ها برمی گردد به ما که با کدام روحیه و عزم به طرف این رویکرد گام برمی داریم. پیش رفت سیاسی در گرو این است که تا چه اندازه در مسیر افق های بزرگ حرکت می کنیم، و تا چه اندازه به مردم و مبارزات آنان متعهدیم .